

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
هشت	فهرست اختصارات
نه	سپاسگزاری
۱	یادداشت مترجم (به جای مقدمه)
۳	پیش‌گفتار
۶	مقدمه: به سوی زیبایی‌شناسی تاریخ
۷	مسئله وحدت نظام‌مند و انسجام روبه‌رشد
۱۶	جایگاه زیبایی‌شناسی ديلتای
۱۸	دیلتای و یک زیبایی‌شناسی کانتی تاریخ
۲۶	تخیل شعری و سبک تاریخی
	بخش اول: پس‌زمینه‌های نظری
۳۱	فصل اول: تاریخ و نظریه علوم انسانی
۳۱	معنای اصطلاح علوم انسانی <i>Geisteswissenschaften</i>
۳۹	مقدمه به عنوان یک ملاک زیست - کتاب‌شناختی
۴۶	تاریخ و روان‌شناسی توصیفی
۵۲	نسبت روان‌شناسی به علوم طبیعی
۵۵	روان‌شناسی و سایر مطالعات انسانی
۶۰	نظام علوم انسانی
	بخش دوم: مفهوم قوه تخیل
۶۴	فصل دوم: روان‌شناسی و تخیل شعری
۶۷	سه وظیفه برای فن شعر

صفحه	عنوان
۷۵	قانون‌های دگرگونی قوه تخیل
۹۱	تخیل و درك سبك
فصل سوم: هنجارهای زیبایی‌شناختی و تجربه زیسته شعری	
۹۷	قلمروهای احساس و اصول زیبایی‌شناسی
۹۸	تقدم ساختار و امکان تعریف فردیت
۱۰۹	تعریف ساختاری تخیل شعری از طریق تجربه زیسته
۱۱۷	دو نوع تخیل شعری
۱۲۴	خردمندی حقیقی شاعر
۱۲۸	
فصل چهارم: از ترکیب تا تدوین	
۱۳۵	سه نوع ترکیب
۱۴۸	تخیل به عنوان قوه ترکیب و قوه تحلیل
۱۵۲	تخیل به عنوان یک نیروی هماهنگ‌کننده و محل تلاقی
۱۵۶	تخیل به عنوان فن شعری اظهارکننده و بیان‌کننده
۱۶۰	
بخش سوم: نقادی هرمنوتیکی عقل تاریخی	
۱۷۱	فصل پنجم: تجربه بازتابی و حکم تاریخی
۱۷۲	روان‌شناسی تطبیقی: از خودیابی تا بازتاب
۱۸۲	روان‌شناسی، فهم تاریخی و تجربه بازتابی
۱۸۸	حکم بازتابی و ترتیب نظام‌مند در فلسفه کانت
۱۹۷	حکم زیبایی‌شناختی کانت و حکم تاریخی ديلتای
فصل ششم: دانش هرمنوتیک و فهم تاریخی	
۲۰۶	تجربه زیسته و فهم
۲۰۹	فهم و تفسیر
۲۱۳	شلایرماخر و هرمنوتیک انتقادی
۲۱۹	دانش هرمنوتیک و تاریخ
۲۲۳	
فصل هفتم: پدیدارشناسی و ارزیابی مجدد روان‌شناسی	
۲۲۸	هوسرل و ديلتای: تبادل آرا
۲۲۹	ساختار روحی و تعالی ذات در تجربه زیسته
۲۳۳	

صفحه	عنوان
۲۴۱	از توصیف تا اظهار
۲۴۶	ارزیابی مجدد روان‌شناسی
۲۴۹	رویکرد هرمنوتیکی به علوم انسانی
۲۵۴	فصل هشتم: تفسیر در جهان تاریخی
۲۵۴	روح عینی و فاعل تاریخی
۲۶۱	نظام‌های پویا و تبیین تاریخی
۲۶۸	انواع فهم و امکان تجربه مجدد
۲۷۶	نظریه علوم انسانی: چگونگی و شرح
بخش چهارم: دانش زیبایی‌شناسی و تاریخ	
۲۸۵	فصل نهم: آموزه‌های جهان‌بینی و زیبایی‌شناسی متأخر
۲۸۶	انواع و ساختارهای جهان‌بینی‌ها
۲۹۴	تخیل و بی‌طرفی تجربه زیسته
۳۰۱	تخیل زبانی و حالت‌های موسیقایی
۳۰۷	نقادی هایدگر از زیبایی‌شناسی ديلتای
۳۱۲	تفکر انسان‌شناختی و مقولات زندگی
۳۱۹	فصل دهم: سبک و تدوین مفهومی حیات تاریخی
۳۲۰	زمان و حضور تجربه زیسته
۳۳۱	چشم‌اندازهای مفهوم سبک
۳۴۳	کاربرد هرمنوتیک انتقادی
۳۵۰	پی‌نوشت بر ویرایش دوم
۳۵۱	معرفت‌شناسی سنتی و علوم طبیعی
۳۵۳	آگاهی بازتابی از واقعیت
۳۵۶	خوداندیشی و درک واقعیت
۳۵۹	فکر استدلالی و پیشاستدلالی
۳۶۳	تمایز علوم طبیعی و علوم انسانی
۳۶۵	نتیجه
۳۷۱	منابع

فهرست اختصارات

- Aufbau: دیلتای، «تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی»
BT: هایدگر، هستی و زمان، ترجمه مک کواری و ای. رابینسون
CJ: کانت، نقد قوه حکم، ترجمه جی. اچ برنارد
CR: کانت، نقد عقل محض، ترجمه ان. کی. اسمیت
DDM: دیلتای، در باب شعر و موسیقی آلمانی
Die drei: دیلتای، «سه دوره زیبایی شناسی جدید و وظیفه امروزی آن»
ED: دیلتای، تجربه زیسته و شعر
Einleitung: دیلتای، مقدمه بر علوم انسانی
Entwürfe: دیلتای «طرح‌هایی برای نقادی عقل تاریخی»
GS: دیلتای، مجموعه مصنفات
Ideem: دیلتای، «اندیشه‌هایی در مورد یک روان‌شناسی توصیفی و تحلیلی»
poetik: دیلتای، «نیروی تخیل شاعر: سنگ بنای یک فن شعر»

سپاسگزاری

دوست دارم از سردبیران نشریه زیبایی‌شناسی و تئیه هنر^۱ برای اجازه چاپ مجدد بخش‌هایی از مقاله من در شماره ۲۷ آن نشریه، در زمستان ۱۹۶۸، صفحات ۱۷۱ - ۱۸۲، تشکر کنم. همچنین از سردبیران نشریه تاریخ فلسفه^۲ برای اعطای حق تجدید چاپ بخش‌هایی از مقاله من، «ویلهم ديلتای و نوکانتی‌ها»، در شماره ۷ آن نشریه، در اکتبر ۱۹۶۹، صفحات ۴۲۸-۴۴۰، و یک مقاله معرفی کتاب در شماره ۱۰ آن نشریه، در آوریل ۱۹۷۲، صفحات ۲۳۲-۲۳۷، سپاسگزارم.

در سرتاسر تألیف این کتاب - بخصوص در کوشش برای برقراری ارتباط بین زیبایی‌شناسی و درک تاریخی - بیش از اندازه از بصیرت انتقادی همسرم فرانسیس تانیکاوا برخوردار بوده‌ام. این کتاب بدون نقادی‌ها و نکات ویرایشی او، بسیار سریع‌تر تمام می‌شد اما در آن صورت، از تأثیر دانش او که حاصل سال‌ها آموزش و پژوهش در تاریخ است، محروم می‌شد.

از گروه فلسفه دانشگاه کلمبیا به موجب کمک و تشویق آن گروه بخصوص آلبرت هوفشتادتر^۳ هم او بود که پیش از همه علاقه من به ديلتای را برانگیخت و راهنمایی اولین پژوهش من درباره زیبایی‌شناسی ديلتای را بر عهده گرفت، سپاسگزارم. کمک‌هزینه مؤسسه مبادلات دانشگاهی آلمان (DAAD) به من امکان داد بسیاری از پژوهش‌های خود را در مورد ديلتای به واسطه دانشگاه آزاد برلین غربی انجام دهم و در آنجا با هانس یواخیم لیبر مشورت کنم.

در سال‌های بعد، وقتی مطالعات خود را برای نشان دادن سیر تحول کلیت فلسفه ديلتای گسترش دادم از تشویق و دوستی دانشجویان و همکارانم سود بسیار بردم. تشکر ویژه خود را تقدیم می‌کنم به ریچارد پاپکن، هربرت مارکوزه و جیسون ساندرس، که همگی از اعضای پیشین گروه فلسفه دانشگاه کالیفرنیا و سن دیگو بودند، و نیز به جان آنتون و دونالد نیلسون از

1. *Journal of Aesthetic and Art Criticism*

2. *Journal of the History of philosophy*

3. Albert Hofstadter

4. Hans-Joachim Lieber

دانشگاه اموری. همچنین می‌خواهم سپاسگزاری کنم از کمک‌ها و حمایت‌های تعدادی از دانشجویان تحصیلات تکمیلی، جان مور، فرد گوردون، کارلوس بوتنا، روبروت دنر، سی کمپبل گیدنز، توماس دورن، کیت فاگان و همین‌طور از اعضای هیأت علمی UCSD و اموری بخصوص نورماین و لیندا بورکمن.

بسیار قدردان پژوهانه‌ای هستم که اداره بوس مخصوص اعضای هیأت علمی دانشگاه کالیفرنیا و مؤسسه علوم انسانی دانشگاه کالیفرنیا در اختیارم گذاشت. سرانجام در میان بسیاری از کسانی که به موجب حمایت‌ها و علایق امیدوارکننده آنها مدیونشان هستم دوست دارم از هربرت شنایدر و ادوارد ماهونی سپاسگزاری کنم.

آتلانتا

دسامبر ۱۹۷۴، رادولف مکریل

یادداشت مترجم

(به جای مقدمه)

من در ترجمه مجلدات شش گانه آثار دیلتای (انتشارات ققنوس) و در مقدمه هر مجلدی به مناسبت موضوعات گوناگون علوم انسانی اجمالاً یادآوری کرده‌ام. در اینجا اشاره به آن موضوعات موجب ملالت خاطر خواننده و تکرار مکررات خواهد بود. اما برخلاف شیوه سی و چند ساله قلم زنی خود که هیچ گاه به داستان گویی نپرداخته‌ام در اینجا به مناسبت می‌خواهم به داستانی اشاره کنم:

در سال‌های ۶۵ یا ۶۶ بود که خانم دکتر عارف‌نیا مسؤول وقت دفتر یونسکو در تهران دعوت کرد در جلساتی شرکت کنم برای تبیین علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی) در دفتر یونسکو که در تهران با حضور سه جامعه‌شناس برگزار می‌شد. هر سه آقایان دکتر جامعه‌شناسی بودند و هر شش تا پای خود را در یک کفش کرده بودند که الا و بلاً جامعه‌شناسی غربی از بیخ و بن منحرف است و ما باید «جامعه‌شناسی اسلامی» راه‌اندازی کنیم. در هر جلسه‌ای که در آن بحث‌ها شرکت داشتم سعی بسیار کردم به آقایان بفهمانم که تعریف «علم» از زمان ارسطو تا امروز «مطابقت ذهن با واقع» بیان شده است و اگر جامعه‌شناسان غربی و جامعه‌شناسی غربی منحرف است و منحرف‌اند اول باید تعریف علم را اصلاح کنید. اما به قول سعدی «دم گرمم در آهن سردشان اثر نکرد» و بعد از سه جلسه از خانم دکتر عارف‌نیا عذرخواهی و خداحافظی کردم. امروز که سی و چند سال از آن روز گذشته و آن‌ها هم مانند من از سن ۷۰ گذشته‌اند دلم می‌خواهد یکی از آن‌ها را ببینم و پیرسم آن جامعه‌شناسی اسلامی که برایش یقه می‌درانید پس از حدود ۴۰ سال تعریفش، مبانی‌ش، مسائلس، روشش، نتایج و پی‌آمدهایش برای جامعه «اسلامی» ما کجاست؟

رودلف مکریل ضمن تشریح موضوعات گوناگون «علم انسانی» از دیدگاه دیلتای در این کتاب به شرح نکاتی پرداخته است که شاید در زبان فارسی تازه باشد:

۱. آقای مکریل در موضوعات گوناگون تفکر منطقی، فلسفی بخصوص در تاریخ و زیبایی‌شناسی دیلتای را با کانت، هوسرل، هایدگر، برگسون، نیچه، هگل، شلایر ماخر، کاسیرر، کالینگوود، گادامر و نوکاتی‌های مکتب بادن از قبیل ویندلبانند و ریکرت و ... مقایسه کرده است و این مقایسه‌ها اغلب در درک و فهم مسائل فلسفی و فرهنگی برای خواننده فارسی زبان مهم است.
۲. بنابر فهم و ادعای آقای مکریل دیلتای در مقایسه علم و هنر و تأثیر آن‌ها در زندگی انسان، هنرمندان را در بازنمایی ذات زندگی انسانی از دانش‌پیشگان موفق‌تر می‌داند و بر این باور است که برای شناخت ذات انسان (موضوع اصلی علوم انسانی) باید بیشتر به آثار هنرمندان بخصوص شاعران رجوع کرد.
۳. اشاره به ظرایف و دقایق روح هنری و جایگاه مابعدطبیعی آن در مقایسه با روح «علمی» در این کتاب چشم‌گیر است.
۴. بخصوص یک سوم پایانی کتاب تحلیل دقیقی از ماهیت هنر به دست می‌دهد و خواندن آن به اصحاب هنر توصیه می‌شود.
۵. پیوند زیبایی‌شناسی با تاریخ و طرح این ادعا که درک تاریخی ماهیتی زیبایی‌شناختی دارد از ویژگی‌های تحقیق مکریل است.

تهران - ۱۳۹۹/۶/۲۵

منوچهر صانعی دره‌بیدی

پیش‌گفتار

در میان فیلسوفان بزرگ اواخر قرن نوزدهم هیچ کدام در فهم و درک حیات تاریخی بیش از ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) سهم نداشته‌اند. نظریه او در مورد Geisteswissenschaften (علوم انسانی)، هم در تعریف جهت‌گیری تاریخی مطالعات انسانی و هم در تعیین حدود مرز علوم طبیعی، عموماً نقطه عطفی در نظر گرفته می‌شود که تأثیر چشمگیری بر فلسفه اروپایی قرن بیستم داشته است. علاقه روزافزون نظریه پردازان دانش‌های گوناگون به دیلتای نیز گواه اهمیت فراگیر و گسترده کارهای اوست. با این وصف، مدت‌ها طول کشید تا مردم به اهمیت دیلتای پی بردند، زیرا او برخلاف برخی از معاصران پرهیاهوتر خویش، در تأثیرگذاری بر فلسفه، کاملاً بی‌سروصدا عمل کرد، به این نحو که پیشنهادهایی را برای تغییرات برنامه‌ریزی‌شده در فلسفه مطرح می‌کرد. به این ترتیب بود که کوشش‌های او برای فراهم آوردن یک بنیاد تجربی برای فهم تاریخی در آغاز کار او را به طرح یک روان‌شناسی توصیفی^۱ هدایت کرد که هوسرل آن را پیش‌درآمد مهم پدیدارشناسی^۲ معرفی کرده است. هایدگر به سهم خود تحلیل وجودی^۳ خود را از تاریخ به عنوان گسترش رویکرد تفسیری یا هرمنوتیکی که در نوشته‌های متأخر دیتای به چشم می‌خورد پیش برده است. اما از آنجا که تأثیرگذاری دیلتای را می‌توان در ابعاد متعدد و غالباً متفاوت پیگیری کرد، متأسفانه فلسفه او به صورت‌های ناقص و پراکنده‌ای تفسیر شده است.

برخلاف تمایل عمومی به جداسازی نوشته‌های اولیه روان‌شناختی دیلتای از نوشته‌های هرمنوتیکی و تاریخی متأخر او، این دفتر می‌کوشد پیوستگی ذاتی همه نوشته‌های او را نشان دهد. فقط با فراهم آوردن جنبه‌های بنیادی تفکر دیلتای می‌توان غنای مفاهیم و انسجام فراگیر دیدگاه او را مورد داوری قرار داد. من با توجه به این نکته، استدلال خواهم کرد که نوشته‌های

1. descriptive
2. phenomenology
3. existential

ديلتای بر زیبایی‌شناختی تمرکز داشته است، و تأثیرات فلسفی -- غالباً کانتی -- آنها بر نظریه تاریخ را بررسی خواهم کرد.

در مقدمه، پیشینه پژوهش‌های صورت گرفته درباره ديلتای را از طریق بیان تفاوت‌های آنها با این رویکرد کنونی بررسی خواهم کرد. در عین حال، با طرح امکان زیبایی‌شناسی کانتی تاریخ، برخی نتایج را پیش‌بینی خواهم کرد که با توضیح تدریجی مفاهیم و نظریات ديلتای به دست می‌آیند. چنین طرحی از این حیث با شیوه کار ديلتای مطابقت می‌کند در اینکه او نیز کار خود را با یک جهت‌یابی عمومی یا درکی اولیه از کلیات آغاز می‌کند که می‌توان جزئیات را در پیوند با آن فهمید.

در فصل ۱، زمینه تاریخی و نظری شکل‌گیری فلسفه کمال‌یافته ديلتای بیان می‌شود. در این فصل، نظریه علوم انسانی به عنوان بستری مورد بحث قرار می‌گیرد که سپس به اصولی راهنما برای صورت‌بندی اندیشه‌های ديلتای در مورد روان‌شناسی، زیبایی‌شناسی، تاریخ و فلسفه می‌انجامد.

بخش دوم متمرکز است بر زیبایی‌شناسی ديلتای که به عنوان الگویی برای علم انسانی خواهم آورد. در فصل ۲، مفاهیم سبک، ساختار روانی، و تخیل شعری را تحلیل خواهم کرد، و به نحوی عمومی‌تر به مقالات زیبایی‌شناسی، به مثابه گام‌های اولیه برای حل مسئله پیوند روش‌های گوناگون در علوم انسانی توجه می‌کنم. در فصل ۳، سیر تحول روان‌شناسی توصیفی، یعنی حرکت از تحلیل ارزش‌مدار احساسات زیبایی‌شناختی اولیه به یک توصیف معنی‌دارتر از تجربه زیسته^۱ شعری بررسی می‌شود.

در فصل ۴، مفهوم مورد نظر ديلتای از قوه تخیل به نقادی کلی او از روش تألیفی^۲ در علوم انسانی ربط داده شده و پیامدهای معرفت‌شناختی این مفهوم بررسی می‌شود. حتی از زمان کانت به بعد، تخیل یک نیروی تألیفی تلقی شده است اما من معتقدم که نظر ديلتای در مورد قوه تخیل متضمن مفهومی از فصل‌بندی^۳ است که بهتر می‌تواند حق مطلب را در مورد فن شعر و نیز پیچیدگی‌های جهان تاریخی ادا کند.

بخش سوم به موضع هرمنوتیکی اثر متأخر ديلتای می‌پردازد - موضعی که بسیار مورد سوء تفاهم واقع شده است. در فصل محوری و اساسی پنجم، امکان ایجاد ارتباطی صریح‌تر

1. Erlebnis
2. synthetic method
3. articulation

بین امور روان‌شناختی [یا روحی] و تاریخی با تکیه بر مفهوم تجربه بازتابی^۱ بررسی می‌شود. در اینجا سرشت نقد عقل تاریخی ديلتای با ارائه تفسیری از جایگاه حکم بازتابی در نقد قوه حکم کانت تشریح می‌گردد. ديلتای، پس از آنکه نه فقط یک مؤلفه بازتابی، بلکه همچنین یک چارچوب انتقادی معرفی کرد، همچنان که در فصل ۶ نشان می‌دهیم، باید تحلیل روان‌شناختی خود از Verstehen (فهم) را از چشم‌اندازی هرمنوتیکی بازسازی کند.

در فصل ۷، تبادل آراء بین دلتای و هوسرل بررسی شده است تا این نیز نشان داده شود که ديلتای چقدر ناگزیر بود اندیشه‌هایش در مورد توصیف روان‌شناختی تجربه زیسته^۲ را بازنگری کند. خواهیم گفت که تأثیرگذاری روان‌شناسی بر اندیشه ديلتای ادامه می‌یابد، نه برای اینکه نظریات ديلتای را به درجه روان‌شناختی تنزل دهم، بلکه برای اینکه نشان دهم که حتی وقتی او رویکردی هگلی تر به تاریخ اتخاذ می‌کند (رجوع کنید به فصل ۸)، بسیاری از بصیرت‌های به‌دست آمده از نوشته‌های اولیه روان‌شناختی و زیبایی‌شناختی‌اش حفظ می‌شوند تا مفهوم‌سازی او را در مورد علوم انسانی غنا ببخشند.

دو فصل موجود در بخش چهارم بیشتر حالتی جستجوگرانه دارند. اظهار نظرهایی از نوشته‌های پایانی ديلتای در مورد شعر و موسیقی در فصل ۹ مورد توجه واقع شده‌اند تا به بعضی نارسایی‌های نظریه جهان‌بینی^۳ او پرداخته شود. این اظهارات همچنین به ما امکان می‌دهند بعضی تفاوت‌های بنیادی دیدگاه‌های ديلتای و هایدگر را صورت‌بندی کنیم.

فصل پایانی، بعضی از عمومی‌ترین مقولات زندگی بازتابی در اندیشه ديلتای در مورد مسائل تفسیر انتقادی و تاریخی را به کار می‌گیرد. توجه خاصی به مفهوم سبک مبذول می‌شود تا به شکلی موجز مضمون مورد نظر ما یعنی به هم پیوستگی ملاحظات تاریخی و زیبایی‌شناسی را بازگو کند.

1. Reflective Experience
2. Erlebnis
3. Weltanschauung

مقدمه:

به سوی زیبایی‌شناسی تاریخ

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) در تمام دوران حیاتش برنامه فلسفی خود را نگارش نقد عقل تاریخی می‌دانست. وی در مقام مورخ فرهنگ و فلسفه در عین حال به امکان نظری توجیه معرفت تاریخی علاقه‌مند بود. او در سال ۱۹۰۳ موضوع بنیادی برآمده از چنین پژوهش انتقادی‌ای درباره ماهیت و شرایط معرفت تاریخی را با طرح یک تضاد ظاهراً آشستی‌ناپذیر توصیف می‌کند که

... هنگامی پدیدار می‌شود که آگاهی تاریخی تا آخرین نتایجش تعقیب شود. آخرین سخن جهان‌بینی (Weltanschauung) تاریخی کرانمندی هر پدیده تاریخی، ... نسبت هر نوع درک انسانی از تمامیت اشیاء است ... ولی اقتضای اندیشه و کوشش فلسفه برای رسیدن به معرفت کلی در مقابل هر دوی اینها عرض اندام می‌کند. جهان‌بینی تاریخی روح انسان را از آخرین زنجیرهایی که علوم طبیعی و فلسفه هنوز نگشوده‌اند، آزاد می‌کند، اما وسایل غلبه بر هرج و مرج عقایدی که از آن پس ما را به سقوط تهدید خواهد کرد کجاست؟ من کل زندگی خود را برای حل انبوهی از مشکلاتی که با این پرسش مرتبط است وقف کرده‌ام.^۱

جهان‌بینی تاریخی می‌تواند انسان را از آخرین بقایای جزم‌اندیشی برهاند. اما اگر بنا بر این باشد که فرایند نفی باورهای کهنه، ویرانگر همه چیز نشود باید خود این فرایند با بعضی معیارهای انتقادی محدود شود. دیلتای این مهم را وظیفه خود در نقد عقل تاریخی می‌دانست که امکان چنین معیارها یا ضوابطی را کشف می‌کند. از آنجا که وی هیچ وقت چنین نقدی را تکمیل نکرد بسیاری از مفسران او این نقد را یک آرمان انتزاعی مجزا از دستاوردهای انضمامی او به حساب آورده‌اند. اما خود این نقد در درجه اول نقش معیاری را ایفا کرده است تا نشان دهد دیلتای چگونه نتوانست یک راه‌حل کامل برای بعضی مسائل نهایی که خود طرح کرده

1. Dilthey, *Gesammelte Schriften* (GS با نشانه ۱۷ vols., Stuttgart: B. G. Teubner, Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1914-1974, V, 9.

همه ترجمه‌های دیلتای متعلق به من است مگر اینکه نام مترجم دیگری ذکر شده باشد.

بود پروراند. با وجود این، اندیشه نقد به عنوان یک هدف دوردست لازم در رشد تدریجی فلسفه ديلتای به او کمک کرد و نیز می‌توان آن را به عنوان یک عامل کمکی در آشکار ساختن انسجام درونی آثار گوناگون او مورد بررسی قرار داد.

ناتوانی ديلتای در تکمیل آثاری که برنامه نوشتن آنها را داشت، چنانکه خود یک بار به آن اشاره کرده است، با بهترین موضع‌گیری او مرتبط بود. این ناتوانی نتیجه این باور او بود که بدون یک پژوهش میان‌رشته‌ای درباره تجربه تاریخی، نباید به نتایج نظام‌مند فلسفه او رسید. افزون بر این، ديلتای بخصوص نسبت به ماهیت انتقالی زمانی که در آن می‌زیست و فرصتی که این دوره تاریخی برای ارزیابی مجدد بنیادی رویکردهای فلسفی موجود فراهم کرده بود، حساس بود. وی بر این باور بود که تاریخ‌گرایان آلمانی از قبیل رانکه در آزاد کردن نظریه تاریخ از تفکرات مابعدطبیعی گام‌های بزرگی برداشته‌اند. اما ديلتای به این نکته هم پی برد که تاریخ‌گرایی^۱ بدون یک پایه و اساس معرفت‌شناختی جدید در معرض خطرات نسبی‌گرایی است. همان‌طور که کانت معرفت‌شناسی انتقادی خود را در مورد علوم طبیعی با مرتبط ساختن سنت اصالت عقل اروپایی به سنت شکاکانه تر اصالت تجربه بریتانیایی پروراند، ديلتای هم یک قرن بعد دستورالعمل‌هایی برای یک چشم‌انداز انتقادی به مراتب دشوارتر برای مطالعات تاریخی وضع کرد. این چشم‌انداز برای اجتناب از دو موضع افراطی ایدئالیسم هگلی و تحصیل‌گرایی اوگوست کنت بود.

مسئله وحدت نظام‌مند و انسجام روبه‌رشد^۲

از بد روزگار، ديلتای که نوشته‌های تاریخی‌اش به دلیل پرداختن به ابعاد پیچیده و به هم پیوسته زندگی و آثار افراد مورد توجه قرار گرفته است، خود از این امر محروم مانده است. مسئله درک غنای موضع فلسفی کلی ديلتای دو جنبه دارد؛ یکی به هم ربط دادن دانش‌های^۳ متعددی است که ديلتای در آنها تأثیر گذاشته و ارزیابی لوازم نظری آنها، و دیگری عبارت است از وظیفه تاریخی ادای حق مطلب در مورد مراحل گوناگون تحول تفکر ديلتای.

جنبه نظام‌مند یا اولین جنبه مسئله درک تفکر ديلتای خود را از همه جا آشکارتر در جهان انگلیسی زبان نشان می‌دهد. در اینجا عمده شهرت او بیش از هر چیز مبتنیست بر گونه‌شناسی او از

1. Historicism
2. Developmental
3. discipline

جهان بینی‌ها، نظریه‌ها و درباره‌ی علوم انسانی و بعضی مسائل روش شناختی خاص در نظریه‌ی تاریخ.^۱ از آنجا که ديلتای مطالعه‌ی تاریخ را در مقابل مطالعه‌ی طبیعت قرار می‌دهد اغلب او را با ایدئالیست‌های تاریخی از قبیل کروچه (Croce) و کالینگوود اشتباه می‌گیرند.^۲ تصور می‌شود که هر سه اتفاق نظر دارند که مورخان در توصیفاتشان از یک رویداد تاریخی ممکن است از قوانین کلی استفاده نکنند اما در عوض باید درک همدلانه‌ای از فعالیت‌های درونی ذهن فاعل‌های انسانی مسؤول آن رویداد فراهم آورند.^۳ در آنچه گمان می‌رود زبان [خاص] ديلتای

۱. این ناتوانی در درک نکردن اهمیت فلسفی ديلتای نقطه‌ی مقابل شهرت بسیار بیشتر او، نه فقط در آلمان بلکه همچنین در اسپانیا و امریکای لاتین است. ادعای ارتگای بی‌گاسیت که ديلتای «بزرگ‌ترین متفکر نیمه دوم قرن نوزدهم» بود (Ortega y Gasset, José, *Concord and Liberty*, trans.) (Helene Weyl, New York: Norton & Co., 1963, p. 131) بدون تردید در این واقعیت تأثیرگذار بود.

اکنون در اسپانیا در مورد ديلتای آثار گسترده و عموماً پرحرارتی وجود دارد.

۲. آثار زیر نمونه‌ی این تمایل غالب به پیوند زدن ديلتای به ایدئالیست‌ها است:

Arthur Danto, *Analytical Philosophy of History*, Cambridge: At the University Press, 1968, p. 205; William Dray, *Philosophy of History*, Englewood Cliffs: Prentice-Hall, 1964, p. 3; W. H. Walsh, *An Introduction to Philosophy of History*, London: Hutchinson & Co., 1955, pp. 50, 56.

یک استثنای قابل ذکر گنورگ هنریک فون رایت است که می‌نویسد: «فلسفه علم ضد پوزیتیویستی که در

اواخر قرن نوزدهم برجسته شد جریانی بسیار متنوع تر و ناهمگن تر از پوزیتیویسم بود. واژه «ایدئالیسم» که

گاهی برای توصیف آن به کار می‌رود فقط برای اشاره به بعضی از ابعاد این جریان مناسب است. به نظر نام مناسب برای آن هرمنوتیک است (Explanation and Understanding, Ithaca: Cornell University)

Press, 1971, pp. 4-5). همچنین در این مورد بنگرید به:

Gerard Radnitzky, *Contemporary Schools of Metascience*, 2nd ed. rev., New York: Humanities Press, 1970, II, 21 fn. 22.

۳. برای مشاهده‌ی چنین گفته‌هایی، بنگرید به:

Danto, *Analytical Philosophy of History*,

در اینجا نظر ارنست ناگل تأیید شده که می‌گوید فهم (Verstehen) نوعی «اتحاد همدلانه» است (بنگرید به:

Ernest Nagel, *The Structure of Science: Problems in the Logic of Scientific Explanation*, New York: Harcourt, Brace and World, 1961, p. 484). با وجود این، در پی این موضع‌گیری دانتو اقرار

می‌کند که «فهم (Verstehen) مفهوم بسیار درخشانی است که پیش ازین توسط منتقدان فلسفی نادان از

جمله خود من بد فهمیده شده است» (Arthur Danto, "Causation and Basic Actions," *Inquiry*, 13,) (1970, p. 125).

وی استدلال می‌کند که چون فهم (Verstehen) متضمن درک «امور کاملاً عمومی» است

نمی‌تواند صورتی از همدلی باشد، اما نظریه‌پردازان همدلی از قبیل تئودور لپیس به نحو کاملاً مشخص امور

عمومی را ذیل همدلی می‌گنجانند. هر چند فهم (Verstehen) آنگونه که ديلتای آن را تحلیل کرده است

متکی بر همدلی نیست، اما انتظار می‌رود که چنین باشد، نه به دلیل ابژکتیو بودن بیان‌ها و کنش‌هایی که به فهم در می‌آیند، بلکه بیشتر به این دلیل که اصلاً ادعای وحدت سوژه و ابژه مطرح نمی‌شود.

باشد این بدان معنی است که فقط فرایندهای طبیعی می‌توانند از طریق همسانی‌های استقرائی و قوانین علی «تبیین» شوند در حالی که تاریخ [یعنی کل رویدادهای فرهنگی و انسانی] باید از طریق نوعی فرایند شهودی «فهم» (Verstehen) به منحصر به فرد بودن رویدادهای خود پردازد. این مطلب در کنار برداشت رایج دیگری از ديلتای، که طبق آن وی سه گونه جهان‌بینی رقیب اما در عین حال معتبر توصیف کرده که هنر و تفکر غربی را می‌توان از طریق آن‌ها فهمید، منجر به شکل‌گیری این دیدگاه شده است که ديلتای طرفدار یک تلقی ذهنی و نسبت‌گرا از فلسفه است در حالی که جنبه‌هایی از آثار او به صورت جداگانه بی‌تردید با چنین تفسیری مناسب دارد، تفکر ديلتای در مقام یک کل بناست مانع پیامدهای شکاکانه چنین کلیشه‌هایی شود.

تنها پس از بررسی نسبت‌های متقابل زمینه‌های متعدد علوم انسانی، که ديلتای در هر یک از آنها سهم مهمی داشت - عمدتاً از طریق روان‌شناسی، فلسفه تاریخ و زیبایی‌شناسی - است که می‌توان چشم‌انداز مناسبی به نظریات مفهومی و روش‌شناختی گوناگون او پیدا کرد. بیشتر مفسران یا بر روش توصیف^۱ ديلتای متمرکز شده‌اند، آن‌گونه که در روان‌شناسی و آموزه جهان‌بینی‌های او (Weltanschauungslehre) مورد تأکید واقع شده است، یا بر روش فهم او (Verstehen) که مرتبط با هرمنوتیک و نظریه تفسیر تاریخی اوست. این پرسش که توصیف و فهم تا چه حدودی جایگاه تبیین^۲ در علوم انسانی را محدود می‌کنند به درستی بررسی نشده است. زیرا ديلتای به رغم نقادی بر تبیین طبیعت‌گرایانه هرگز کاربرد آن را در تاریخ به نحو کلی انکار نکرد. افزون بر این ديلتای در زیبایی‌شناسی خود از طریق صورت‌بندی بعضی قوانین قوه تخیل در جستجوی تأسیس یک روش خاص تبیین بود که مناسب خلاقیت‌های انسان باشد. اگر بخواهیم گزارش کاملی از نسبت و رابطه توصیف، تبیین و فهم به دست آوریم، مهم است که کار ديلتای را در زمینه‌های روان‌شناسی، زیبایی‌شناسی و تاریخ با هم مورد ملاحظه قرار دهیم. با این ملاحظه می‌توان دید که ديلتای فهم را بر همدلی^۳ و شهود^۴ بنا نمی‌کند و از نیاز به توصیف همسانی‌های ساختاری آگاه است. در حالی که تصور او از طبیعت و کارکرد تبیین تغییر می‌کند، جایگاه آن در اندیشه‌اش هرگز نادیده گرفته نمی‌شود.

این رویکردهای روشی باید در چهارچوب جامع اندیشه ديلتای در مورد نقد عقل

1. description
2. explanation
3. empathy
4. intuition

تاریخی دیده شود. لوازم و نتایج شکاکانه این روش‌ها به صورت منفک از یکدیگر هر چه باشد، جهت‌یابی نهایی آن‌ها را این پرسش تعیین می‌کند که فهم تاریخی برون‌ذهنی (عینی) چگونه ممکن است؟ ديلتای برای اثبات این امکان بر تاریخ مندی^۱ جهان‌بینی‌ها به عنوان روشی برای محدود کردن ادعاهای نظری فلسفه‌های مابعدطبیعی تاریخ تأکید می‌کرد. و نیز ديلتای برای بهتر مشخص کردن آنچه به درستی می‌توان از مطالعه تاریخ انتظار داشت، پژوهش گسترده‌ای را در مورد ماهیت انضمامی تجربه تاریخی ما از زندگی بر عهده گرفت. جنبه فراتجربی این پژوهش در مسئله نسبت‌های متقابل روان‌شناسی و معرفت‌شناسی یعنی نسبت توصیف به ضوابط^۲ خودنمایی می‌کند؛ جنبه روشی آن به پیوند بین زیبایی‌شناسی و تاریخ اشاره دارد که نیازمند تحلیل مقایسه‌ای تبیین و فهم خواهد بود.

در حالی که کانت روان‌شناسی را از معرفت‌شناسی جدا کرده بود، کار ديلتای در زیبایی‌شناسی و تاریخ او را به طرح دوباره این پرسش هدایت کرد که توصیفات روان‌شناختی تا کجا در نظریه‌های معرفت‌شناختی دخالت دارند. این موضوع مورد علاقه خاص ديلتای بود، زیرا وی ضمن تفکر در مورد نقد عقل تاریخی متوجه شد که مقولات معرفت‌شناسی کانتی از عهده تجربه تاریخی بر نمی‌آیند. ديلتای نمی‌توانست مانند کانت، برای رسیدن به مقولات نقدی خود، به دیدگاه اصولاً غیرتاریخی عقل سنتی و هستی‌شناسی طبیعی متوسل شود و در حین پرداختن به ماهیت خود تجربه، به اینجا رسید که روان‌شناسی تداعی‌گرا^۳ امثال لاک و هیوم] را به چالش بکشد که کانت هم هنوز تلویحاً گرفتار آن بود. با نگاه ویژه به تجربه زیبایی‌شناختی، ديلتای یک روان‌شناسی توصیفی صورت‌بندی کرد که بر کلیت و پیوستگی تجربه تأکید می‌کرد. ديلتای به جای اینکه تجربه را سامان‌دهی مفهومی داده‌های حسی ثابت ببیند، چنانکه کانت *Erfahrung* (تجربه) را تعریف کرده بود - مدعی است که واحد بنیادی آگاهی، تجربی است یعنی *Erlebnis* (تجربه زیسته) است. در حالی که *Erfahrung* یک برساخته پدیداری است، ديلتای مدعی است که *Erlebnis* «واقعی» است، از این نظر که به عنوان آگاهی، در پشت آن، دیگر چیز بنیادی‌تری وجود ندارد. توانایی ما برای تجربه کردن سیلان زمانی آن و توصیف کردن ساختار آن در چهارچوب روان‌شناختی، می‌تواند راهنمایی باشد برای وظیفه تاریخی پیوند زدن گذشته، حال و آینده.

1. historicity
2. Norms = قاعده
3. associationist

چون دیلتای مدعی بود که روان‌شناسی و معرفت‌شناسی را نمی‌توان به آسانی از هم جدا کرد، تصور شده است که فلسفه او روان‌شناسی‌گرایانه است.^۱ اما تأکید دیلتای بر روان‌شناسی هرگز بدین منظور نبود که تقدم هنجاری معرفت‌شناسی را مورد چون و چرا قرار دهد. حتی می‌توان استدلال کرد که وی در پی معرفت‌شناسی مؤثرتری بود که بتواند با حفظ نوعی جهت‌گیری خودتجربه، معیارهایی معنی‌دار وضع کند. این تشخیص کانتی که امر فراتجربی فقط در نسبت با تجربه وجود دارد [نزد دیلتای]، به این ادعای بزرگ‌تر تبدیل می‌شود که اصلاً معنای اصل فراتجربی مستلزم رجوع به توصیفات روان‌شناختی تجربه است. آنچه نزد کانت همچنان یک نسبت درون‌معرفت‌شناختی است، نزد دیلتای سمت‌وسویی برون‌معرفت‌شناختی می‌گیرد. روان‌شناسی توصیفی دیلتای اطلاعاتی را عرضه می‌کند که یک معرفت‌شناسی واقع‌گرایانه باید آن را لحاظ کند، اما همچنین باید از آن فراتر برود.

گفته‌های ما در مورد روابط نظام‌مند حوزه‌های گوناگون کار دیلتای را نمی‌توان بدون یک تحلیل تحولی، که نیمه دیگر مسئله به فهم در آوردن اندیشه دیلتای است، به نحو کامل درک کرد. گرچه هربرت هاجز در کتاب *فلسفه ویلهلم دیلتای*^۲ تقریباً به همه جنبه‌های تفکر دیلتای پرداخته و چهارچوب معرفت‌شناختی کانتی آن را گوشزد کرده است، ساختار اساساً

۱. روان‌شناسی‌گرایی (psychologism) دیدگاهی است حاکی از اینکه همه عملکردهای انتقادی فلسفه را می‌توان به روان‌شناسی تحلیل برد. پذیرش آن امکان می‌دهد که اعتبار قانون‌های منطقی برآمده از قوانین طبیعی‌ای باشد که چگونگی تفکر انسان را تبیین می‌کند. به همین ترتیب معیاری که ما به موجب آن باورهای خود را به عنوان شناخت تلقی می‌کنیم به قانون‌های روان‌شناختی‌ای فروکاسته می‌شود که وابسته به فرایند آموزش است. با وجود این، دیلتای هیچ‌وقت ادعا نکرده است که اعتبار یک ضابطه (هنجار) خواه منطقی باشد یا معرفت‌شناختی یا حتی اخلاقی بتواند توسط روان‌شناسی تعیین شود.

فقط هنگامی که مسئله نقد در زیبایی‌شناسی به کار می‌رود می‌توان شواهدی از اتهام روان‌شناسی‌گرایی را در دیلتای مشاهده کرد. وی در کتاب فن شعر می‌نویسد خواننده یک شعر باید بکوشد تجربه‌ای را که شاعر در حین آفرینش آن شعر داشته بازتولید کند. ظاهراً دیلتای به این دلیل چنین اهمیتی به تجربه روحی نسبت داده که به ارزش شعر، بیش از اعتبار آن علاقه‌مند بود. بعدتر، هنگامی که دیلتای به نارسایی یک تفسیر صرفاً ارزشی زیبایی‌شناسی پی برد و آن را با دغدغه‌ای صریح‌تر نسبت به معنای زیبایی‌جایگزین کرد، خودش هم این دیدگاه را انکار کرد که تجربه شاعر برای خوانش انتقادی اثر او دارای اهمیت درجه اول است.

کلاً می‌توان این گونه استدلال کرد که در نظر دیلتای روان‌شناسی نه اعتبار یک ضابطه (هنجار) را بلکه ارزش آن را تعیین می‌کند. مسئله آشتی دادن ادعاهای اعتبار منطقی و ارزش تجربی که اینجا مطرح شد شبیه است به مسئله برخاسته از جهان‌بینی تاریخی. در فصل ۷ خواهیم دید که دیلتای چگونه با فراهم آوردن یک بنیاد منطقی هوسرلی برای هر نوع پژوهش تجربی از امکان یک نسبت نهایی می‌پرهیزد.

2. London: Routledge & Kegan Paul, 1952.

موضوعی کار او، دست یافتن به انسجام عمیق تر سیر تحول پیچیده تفکر ديلتای را دشوار می کند. [در کتاب هاجز] گرایش ديلتای به کانت به عنوان بخشی از یک زمینه تاریخی کلی مورد بحث واقع شده و معرفی فلسفه او در مقام یک کل با تشریح نوشته‌های پایانی ديلتای در معرفت‌شناسی آغاز شده است. اما روی آوردن به ديلتای از طریق آثار متأخر او می تواند به تفسیر نادرست آثار اولیه او و جایگاه آن‌ها در رشد و گسترش خود معرفت‌شناسی بینجامد. با وجود این، کتاب هاجز به عنوان یکی از جامع‌ترین شرح‌های فلسفه ديلتای همچنان ارزشمند است و در واقع نقطه آغاز همه کوشش‌ها برای بهتر شناختن ديلتای در جهان انگلیسی زبان است.

ماهیت تحول فکری ديلتای بیشتر مسئله‌ای بوده که در آثار آلمانی راجع به ديلتای به آن پرداخته شده است. اما این مسئله عموماً موجب بروز این باور شده است که گسست‌های تند و تیزی وجود دارد. در حالی که هاجز نوشته‌های متأخر ديلتای را به کار گرفت تا کلیت فلسفه او را در مقابل فلسفه‌های اسلافش قرار دهد، این نوشته‌ها در مطالعات آلمانی اغلب در مقابل نوشته‌های اولیه او قرار داده می شود تا نسبت او را با اخلافش بهتر نشان دهد. شاگردان و پیروان بلافصل ديلتای به نحو قابل درکی تفسیرهای خود از آثار او را با تمرکز بر طرح‌های متأخر او آغاز کردند که مستقیماً بر آنها تأثیر گذاشته بودند. در نتیجه دیگران هم به این فکر افتادند که بر آثار متأخر او تمرکز کنند و این آثار را به عنوان پیش‌درآمد جنبش‌ها و موضع‌گیری‌های معاصر در نظر آورند. در این گونه گزارش‌های گزینشی، ديلتای نه چندان به عنوان یک فیلسوف آن گونه که حق اوست، بلکه بیشتر به عنوان پیشرو پدیدارشناسی و اگرستانسیالیسم بعد از خود ظاهر شده است. یک شاهد روشن در این باره کتاب پرشور و حرارت اتو فریدریش بولنو^۱ است به نام *دیلتای: مقدمه‌ای بر فلسفه او*.^۲ این کتاب در ظاهر مقدمه‌ای بر فلسفه ديلتای اما در واقع شبیه پیش‌درآمدی بر اگرستانسیالیسم جدید است. برداشت دیگری از این قبیل اثر کورت مولر-فلمر^۳ در زیبایی‌شناسی ديلتای است با عنوان *به سوی نظریه پدیدارشناختی ادبیات*.^۴ مولر-فلمر در حالی که به ديلتای به عنوان یک متفکر پیشا - پدیدارشناس می‌نگرد می‌کوشد اثبات کند که فن شعر ديلتای هم می‌تواند به عنوان آزمون تحلیل وجودی هایدگری به حساب آید. هر دو این تفسیرها از ديلتای اهمیت ذاتی مرحله روان‌شناختی سیر تحول فکری او را انکار می‌کنند. بولنو با قبول این فرض عمومی که ديلتای تحت تأثیر هوسرل

1. Otto Friedrich Bollnow

2. 2nd ed., Stuttgart: Kohlhammer, 1955.

3. Kurt Müller-Vollmer

4. *Towards a Phenomenological Theory of Literature: A Study of Wilhelm Dilthey's Poetik*, The Hague: Mouton & Co., 1963, pp. 106ff., 45.

در آغاز قرن بیستم دست از روان‌شناسی خود کشید، آثار اولیه دیلتای در روان‌شناسی را نادیده می‌گیرد. مولر-فلمر هم یک گسست بنیادی بین بخش‌های روان‌شناختی و پدیدارشناختی [آثار دیلتای] متذکر می‌شود اما مدعی است که این گسست پیش از آن وقتی که عموماً فرض می‌شود رخ داده است. وی استدلال می‌کند که روان‌شناسی دیلتای در مورد تخیل شعری، آن‌گونه که در سال ۱۸۸۷ تدوین شد در واقع پیشاپیش «وجودی-روان‌شناختی»^۱ است. فن شعر به عنوان «انتقال از یک دیدگاه تحصیلی و روان‌شناختی به یک شیوه «پدیدارشناختی» جدید پرداختن به انسان و جهان تاریخی...» طراحی می‌شود. گرچه مولر-فلمر نظریه‌های روان‌شناختی را که دیلتای در مورد تحلیل ارائه کرده است، مورد توجه قرار می‌دهد، اما در عمل با قرار دادن آن‌ها ذیل یک چشم‌انداز هستی‌شناختی، این نظریات را تنزل می‌دهد. اما این تفسیر از فن شعر، خود آن ابعاد تحول‌پایانی تفکر دیلتای را که به اذعان خود او متأثر از هوسرل و هگل بودند، تبیین ناشده باقی می‌گذارد. مولر-فلمر با پرداختن به نوشته‌های دیلتای بعد از سال ۱۹۰۰ موضوع تغییر در فلسفه دیلتای را نادیده می‌گیرد.

فریتوف رودی^۲ در تحقیق اخیر خود در مورد زیبایی‌شناسی دیلتای، ریخت‌شناسی^۳ و هرمنوتیک، از یک تنش گهگاه گوشزد شده بین رویکردهای «ریخت‌شناسی» و «هرمنوتیکی» در روش‌شناسی دیلتای استفاده می‌کند تا چهارچوب جامع‌تری برای تفسیر سیر تحول اندیشه دیلتای در کل تدوین کند.^۴ به نظر رودی آثار اولیه دیلتای ظهورات انسانی را از طریق مفهوم انواع ثابت که ریشه در زیست‌شناسی دارد، تابع یک توصیف ریخت‌شناختی قرار داده است در

1. onto-psychological

2. Frithjof Rodi

3. Morphologie

4. Frithjof Rodi, *Morphologie und Hermeneutik: Zur Methode von Diltheys Aesthetik*, Stuttgart: Kohlhammer, 1969.

ریخت‌شناسی شاخه‌ای از زیست‌شناسی است که تغییرات و اختلافات حیوانات و نباتات را به عنوان تنوعات بعضی صورت‌ها یا گونه‌های بنیادی توضیح می‌دهد و ازین طریق یک رویکرد طبیعت‌گرایانه برای مطالعه نوع انسان فراهم می‌کند. چشم‌انداز ریخت‌شناختی کلاً غیر از چشم‌انداز هرمنوتیکی است، که نظریه‌ای است برای تفسیر که اصلاً در مورد مسائل خاصی گسترش یافته است که در تبیین معنای کتب و حیانی برخاسته است. پس از آنکه هرمنوتیک توسط شلایرماخر گسترش یافت برای پرداختن به هر نوع متن ادبی، دیلتای آن را به ابزاری تبدیل کرد برای فهم و درک کردن تاریخ بشری به طور کلی (بنگرید به: Rodi, chap. 6).

تقابل بین ریخت‌شناسی و هرمنوتیک پیش‌تر توسط لودویگ لاندگریه در نوشته زیر مطرح شده بود: «ویلهم دیلتای، نظریه علوم انسانی (تحلیل مفاهیم بنیادی آن)»

Jahrbuch für Philosophie und phänomenologische Forschung, IX, ed. Edmund Husserl, Halle a.d. S.: Max Niemeyer, 1928, pp. 237-367.

حالی که آثار متأخر او برعکس، زیر نفوذ تمایلات مخالف متعلق به شیوه هرمنوتیکی تفسیر قرار دارد که بازتر، قابل انعطاف و دارای جهت گیری تاریخی است. به این ترتیب سیر تحول تفکر ديلتای به عنوان یک حرکت عمومی از گونه شناسی های^۱ شاکله مند^۲ با ادعاهای تبیینی به سوی یک حالت و جودی [اگزستانسی] فهم تفسیر می شود. علاقه ديلتای به نمونه پردازی^۳ به تأثیرات رومانتيک اولیه باز می گردد که وی هیچ وقت از آن جدا نشد؛ به نحوی که حتی در مرحله هرمنوتیکی کار خود، کار او ردپاهایی از یک ریخت شناسی نامنسجم از خود نشان می دهد.

گرچه فرمول رودی برای درک کامل تکوین آثار ديلتای غیر از فرمول مفسران دیگر است، با این وصف با آنها در تعلق خاطر به نوشته های پایانی ديلتای به زبان نوشته های اولیه - بخصوص در کاهش ارزش روان شناسی تا آنجا که این دانش می تواند ریخت شناختی باشد، اشتراک دارد. در حالی که رودی در تشخیص اینکه ديلتای هرگز روان شناسی را کلاً رد نکرده است، بصیرت بیشتری از خود نشان می دهد، حضور مستمر روان شناسی را نشان ناخوشایندی ازین می بیند که چگونه گذشته خود ديلتای مانع کار او شده است. در هر حال تحلیل دقیق تری از نظریه ديلتای در مورد تخیل شعری، آن گونه که در سال ۱۸۸۷ تدوین شده است نشان می دهد که در خود روان شناسی نوعی ادغام هر دو رویکرد وجود دارد. به این ترتیب می تواند همراه کننده باشد که فرض کنیم یک رویکرد به قیمت [نفی] رویکرد دیگر رشد کرده است: در آخرین سال های عمر ديلتای یعنی در اوج تفکرات هرمنوتیکی او بود که تصور ديلتای از نوع (گونه = type) شدیداً به ریخت شناسی به معنی تحقیر آمیز لفظ نزدیک شد. تمایزاتی که می تواند در تحلیل ساختاری آثار از هم جدا شده توسط خود ديلتای، روشن گر باشد، برای درک رشد فکری او تصنعی می شود.

به کار گرفتن یک تقابل شاکله مند از قبیل تقابل مورد نظر رودی (که خود یک شگرد ریخت شناختی است) پیوستگی های طبیعی تر تفکر ديلتای را پنهان می سازد، درست همان طور که با تمرکز بر آن بخش های تفکر ديلتای که با سهولت بیشتری با اندیشه های اسلاف و اختلاف او همسان دانسته می شود، انسجام فلسفه او نادیده گرفته می شود. آنچه تفسیرهای گوناگون سیر تفکر ديلتای بر آن تأکید می کنند این واقعیت است که فلسفه او به سادگی ذیل هیچ دوره مشخص و معینی در تاریخ فلسفه نمی گنجد. تغییر شکل دادن کسی را که خود او اساساً یک چهره انتقالی [از دوره ای به دوره دیگر] بوده است به کسی که بر خلاف نظر

1. typologies
2. Schematic
3. typification

خودش به دو دوره تاریخی متفاوت تقسیم شده است به معنی نگریستن به ديلتای از طریق يك تصوير مضحك (کاریکاتور) از نظریه خود او در مورد ادوار تاریخی است. گرچه ديلتای تحلیل‌های ادوار تاریخی را در فراهم آوردن زمینه‌هایی برای شناخت افراد امری بسیار مهم تلقی می‌کرد، از به کار بردن این ادوار به عنوان اصول تعیین‌کننده پرهیز می‌کند. چه بسا کسی تغییراتی در وضعیت تاریخی خود نشان دهد یا حتی دو دوره تاریخی را به هم پیوند بزند بدون اینکه یکپارچگی خودش را مخدوش سازد.

از آنجا که ديلتای در يك دوره انتقالی زندگی می‌کرد دیدگاه خود را در واکنش به موضوعات متغیر زمانه کراراً بازسازی می‌کرد. صورت‌بندی‌های موضوعی مختلفی از علایق اصلی فلسفی او که بسیاری از آن‌ها هرگز به طور کامل محقق نشد، ارائه شده است. آنچه در ابتدا در چهارچوب يك دانش بررسی می‌گردد، به نتیجه‌ای برای دانش دیگر منجر می‌شود. آنچه در اوایل دهه ۱۸۹۰ به زبان روان‌شناسی توصیفی بیان می‌شد يك دهه بعد به يك سبک و سیاق پدیدارشناختی تر تغییر شکل داد. اما حتی در اینجا هم با توجه به کوشش‌های ديلتای در این مدت برای صورت‌بندی بعضی ساختارهای بازتابی تجربه، که نه تماماً درون‌نگرانه به معنی روان‌شناختی لفظ است و نه تماماً جهت‌مندانه به معنی پدیدارشناختی لفظ، می‌توان به يك پیوستگی [در اندیشه ديلتای] دست یافت.

تنها کوشش جدی برای روایت ساختار دقیق رشد عقلانی ديلتای از سوی شاگرد و داماد او گئورگ میش^۱ انجام شده است. نوشته او به عنوان مقدمه‌ای بر جلد پنجم مجموعه مصنفات، چنان فشرده و با رمز و اشاره است که فقط برای کسی که پیشاپیش آگاهی جامعی از کار ديلتای داشته باشد، قابل درک است. دفاع سپس تر میش از منحصر به فرد بودن فلسفه ديلتای، در مقایسه با فلسفه‌های هایدگر و هوسرل وارد جزئیات تقریباً بیشتری می‌شود اما بسیاری از تقابل‌های مطرح شده بیشتر رازآلود است تا روشنگر.^۲

این کتاب با تحلیل ابعاد به هم پیوسته آثار ديلتای پیوستگی اندیشه او را بیش از آنچه معمولاً پذیرفته شده است نشان خواهد داد، بدون اینکه از طرف دیگر يك وحدت شاکله‌مند به کار برد. پی‌گیری تحول تدریجی تفکر او این امکان را فراهم می‌کند که در مقابل اغوای تقابل موضع متقدم با موضع متأخر او مقاومت کنیم که يك دیدگاه متداول‌تر است. سپس می‌توان نشان داد که بسیاری از به اصطلاح اکتشافات نهایی ديلتای در مورد دور هرمنوتیکی

1. Georg Misch

2. Georg Misch, *Lebensphilosophie und Phänomenologie*, 3rd ed., Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1967.

تفسیر، قبلاً در ابتدایی ترین اثر او طراحی شده بود و بعضی از چشم پوشی های نهایی او از روان شناسی در واقع کمی بیش از حملات او به روان شناسی تبیینی است که وی همواره مخالف آن بود. تغییرات بزرگی رخ داده است اما بحث در مورد آنها باید مبتنی بر یک پیوستگی حاکی از رشد و تکامل باشد.

جایگاه زیبایی شناسی ديلتای

ديلتای هیچ گاه مدعی نشد که زیبایی شناسی دارای آن جایگاه بنیادی است که وی در آغاز برای روان شناسی و سپس برای هرمنوتیک ادعا می کرد. به این ترتیب زیبایی شناسی او به دلیل نیاز به توجیه موقعیتش نسبت به سایر علوم انسانی مانعی در کار او به وجود نیاورد. از آنجا که زیبایی شناسی در معرض تحولات ناشی از اختلافات و منازعات حرفه ای واقع نشد، معلوم شد که زمینه ای است که ديلتای از طریق آن تفکرات فلسفی خود را می آزمود و هم چنین به عنوان نمونه اعلاي این تفکرات ذکر می کرد. زیبایی شناسی با همین وضعیت برای ديلتای به عنوان یک منبع مرکزی بصیرت باقی ماند.

ناتوانی در بهره مندی از این مرکزیت زیبایی شناسی بدون تردید عامل دیگری است که بسیاری از مفسران ديلتای را از توجه به انسجام درونی آثار او باز داشته است. مثلاً هاجز زیبایی شناسی را صرفاً نمونه دیگری از نظریه ديلتای در مورد علوم انسانی به حساب می آورد. اما تا آنجا که زیبایی شناسی به یک معنا برای ديلتای یک علم انسانی «نمونه» [یا «الگو»] است لازم نیست صرفاً منطبق با چیزی باشد که ما پیشاپیش در مورد علوم انسانی بر اساس نوشته های نظری ديلتای می دانیم. پس این موضوع هم می تواند برای آنها الهام بخش باشد. معلوم خواهد شد که بررسی فرایند زیبایی شناسی ديلتای همان مطالعه رشد عمومی تفکر ديلتای است. کوشش ديلتای برای ادای حق مطلب درباره تخیل شعری عامل تسریع پیدایش روان شناسی توصیفی بود که سپس چنان انشعاب های روشی مهمی برای نظریه اش در مورد علوم انسانی به وجود آورد.

با وجود این، هاجز درمی یابد که در مقابل استفاده فنی کالینگوود از مفهوم تخیل در کتاب اصول هنر، استفاده ديلتای از این تعبیر در کتاب فن شعر صرفاً استفاده عمومی است. «ديلتای سطح شهودی تجربه را نادیده می گیرد ... زیرا مشتاق است ... بر معقولیت تجربه ما در سطحی نازل تر از آنچه اغلب پذیرفته شده است، تأکید کند»^۱. اما این واقعیت که ديلتای نشان

1. Hodges, *The Philosophy of Wilhelm Dilthey*, pp. 329, 333-34.

می‌دهد که حتی در نازل‌ترین سطوح تجربه اعمال منطقی اولیه دخالت دارند، بدان معنی نیست که وی قادر نبوده است اهمیت نظری تجربه تخیلی را درک کند. اگر تلقی او از تخیل از طریق یک آموزه شهود زیبایی‌شناختی تدوین نمی‌شود به این دلیل است که وی بیشتر بر یک تمایز ساختاری، و نه یک تمایز کیفی، از سایر فعالیت‌های ذهنی تکیه می‌کند.

هاجز و پس از ورنه ولک^۱ اهمیت نظریه ديلتای در مورد تخیل شعری را از طریق مقایسه آن با نظریه آئی. ای. ریچاردز^۲ کوچک شمرده‌اند. در نظر هاجز دیدگاه ریچاردز «آشکارترین تشابه را به دیدگاه ديلتای در زیبایی‌شناسی» دارد. هر دوی آن‌ها به عنوان مشارکت در یک «الهام رمانتیک بنیادی» تفسیر می‌شوند که خود را در نظریات روان‌شناختی آن‌ها بروز داده است: وابستگی ديلتای به گوته و نوالیس مشابه افسونی است که ریچاردز به واسطه کولریج^۳ دلمشغول آن شده بود. هر دو آن‌ها [ریچاردز و ديلتای] با سوگند مابعدالطبیعه را انکار کرده‌اند و می‌کوشند بینش رمانتیکی را احیا کنند و در یک جهان تحصّلی، تعبیری کافی و مناسب برای آن بیابند. هر دو از روان‌شناسی کمک می‌گیرند...^۴ ولک در برقراری ارتباط بین اندیشه‌های ديلتای و ریچاردز ازین فراتر می‌رود. به نظر او دیدگاه‌های ديلتای در روان‌شناسی چنان پیش‌درآمد دیدگاه‌های ریچاردز است که «حتی اگر تأثیر مستقیمی در کار نباشد انسان نسبت به نوعی منبع واسطه در زیبایی‌شناسی روان‌شناختی آلمانی بدگمان می‌شود».^۵ ولک با توجه به نفی ارزش روان‌شناختی نظریه ریچاردز، زیبایی‌شناسی ديلتای را همان‌طور که انتظار می‌رود به این دلیل که بیش از حد روان‌شناسی گرایانه است رد می‌کند. اما چنین توصیف‌هایی فقط به نحو مبهم مفیدند زیرا به محض اینکه ما ماهیت روان‌شناسی را که هر کدام بدان متوسل می‌شوند، مشخص کنیم شباهت آن‌ها از بین می‌رود. هاجز و ولک هر دو بر تفاوت مهمی در جهت‌یابی روان‌شناسی‌های مورد نظر خود سرپوش می‌گذارند. ریچاردز در یک انطباق شبه علمی با تحصیل‌گرایی منطقی احساس زیبایی را از لحاظ روانی به عنوان حالت متعادل تکانه‌های مغزی^۶ تعریف می‌کرد در حالی که ديلتای به نحوی فزاینده احساس زیبایی را از دیدگاه هرمنوتیکی به موجب معنایی که به آن تجسم می‌بخشد در نظر می‌آورد. در یک

1. René Wellek

2. I. A. Richards

3. Coleridge

4. Ibid., p. 107.

5. René Wellek, "Wilhelm Dilthey's Poetics and Literary Theory," *Wächter und Hüter, Festschrift für Hermann J. Weigand*, New Haven: Yale University Press, 1957, p. 128.

6. I. A. Richards, *Principles of Literary Criticism*, New York: Harcourt, Brace and World, 1925, pp. 251f.

مورد، تخیل برای خنثی کردن تکانه‌های یک جانبه نامطلوب به کار می‌رود - معرفت به دقت محدود شده ما از واقعیت با یک لذت بی‌پایان بسیار مبهم‌تر از آنکه واقعاً معنایی داشته باشد، تکمیل می‌شود. در مورد دیگر [یعنی در کار ديلتای] تخیل وسیله‌ای است برای بیرون کشیدن معنای انضمامی مفهوم زندگی. برای ریچاردز هنر یک رویکرد غیربازتابی^۱ به سوی زندگی به وجود می‌آورد؛ برای ديلتای یک جهان‌بینی^۲ بازتابی.

نظریه ديلتای در مورد تخیل شعری مضامین و لوازم و نتایجی گسترده‌تر از آن دارد که معمولاً شناخته شده است، لوازم و نتایجی که نه فقط بر تصور او از تخیل تاریخی بلکه همچنین بر طرح معرفت‌شناختی عمومی‌تر یک نقد عقل تاریخی از جانب او تأثیر می‌گذارد. این طرح ناتمام ماند اما هسته مرکزی آن واضح‌تر قابل رؤیت خواهد شد اگر اندیشه‌های ديلتای در مورد یک روان‌شناسی توصیفی یا ساختاری و نوشته‌های او در مورد روش تاریخی یا هرمنوتیکی با زیبایی‌شناسی او در ارتباط با هم در نظر گرفته شوند.

ديلتای و یک زیبایی‌شناسی کانتی تاریخ

مطرح کردن اندیشه زیبایی‌شناسی تاریخ دارای ارزش بی‌واسطه پیشنهاد یک تفسیر تازه از بعضی ادعاهای معرفت‌شناختی «حسیات فراتجربی» *نقد عقل محض* است. کانت زمان و مکان را یک چهارچوب صوری لحاظ می‌کرد که شناخت ما از طبیعت از طریق آن ساخته می‌شود. سخن گفتن از دریافت حسی طبیعت عبارت است از رجوع به شرایط شهودی بنیادی ضروری برای تجربه ما از طبیعت. اما در حالی که نسبت به طبیعت کافی خواهد بود که از طریق تمثیلات مکانی به زمان بنگریم برای مطالعه تاریخ این امر کفایت نمی‌کند. پس زیبایی‌شناسی تاریخ متضمن از نظر گذراندن شرایط قوه تخیلی است که داشتن معنایی از تاریخ را به عنوان یک رشد و گسترش زمان‌مند ممکن می‌گرداند.

من در فصل ۵ استدلال خواهم کرد که زمینه‌های روش‌شناختی نیز برای انتساب یک زیبایی‌شناسی تاریخ به ديلتای وجود دارد. نمی‌خواهم ازین طریق نشان دهم که رویکرد ديلتای به گذشته «زیبایی‌شناختی» بوده است به معنایی که بعضی از پیروان هایدگر این موضوع را در مورد نظریه تاریخ ديلتای به کار برده‌اند. استفاده تحقیرآمیز آن‌ها ازین اصطلاح به این منظور است که ديلتای را با نوع تاریخ‌گرایی منسوب به رانکه پیوند بزنند. گفته می‌شود که ديلتای

1. nonreflective

2. Weltanschauung

درک گذشته را صرفاً برای خود زمان گذشته مهم می‌دانست و راضی بود به اینکه آن را «آن‌گونه که بوده است» به نحو انفعالی در تاریخی که از دیدگاه شاهد عینی نوشته شده است بازسازی کند. این رویکرد به تاریخ را به عنوان رویکردی که توجیه فلسفی خود را از تلقی کانت از تفکر زیبایی‌شناختی اخذ می‌کند، تفسیر می‌کنند.

اما اینکه نظریه تاریخ ديلتای را نظریه‌ای بدانیم که اصولاً یک آرمان عتیقه‌شناختی محرک آن باشد، به وضوح خطاست. افزون بر این بدگمانی هایدگری نسبت به سنت کانتی در مورد زیبایی‌شناسی جدید فقط با توجه به بعضی صورت‌بندی‌های رماتیکی از آن، نه صورت‌بندی خود کانت، موجه است. گرچه کانت بر کیفیت بی‌طرفانه و درون‌ذهنی (سوپرکتیو) تفکر زیبایی‌شناختی تأکید می‌کند اما آن را به مرتبه‌ی یک حالت انفعالی فرو نمی‌کاهد. این کلیشه‌ی بی‌سروصدا در مورد تفکر بیشتر اقتباس از شوپنهاور است تا کانت. وقتی کانت یا از جزء حسی تجربه به طور عام یا از حکم زیبایی‌شناختی ذوق به نحو خاص سخن می‌گوید، نسبت آن به آفرینندگی قوه‌ی تخیل مورد تأکید اوست. قوه‌ی تخیل، چنانکه در *نقد عقل محض* (۱۷۸۱) مورد بحث واقع شده است، حالت معرفت‌شناختی بنیادی ترکیب [ذهنی] را تشکیل می‌دهد که تضمین می‌کند که محتوای تجربه‌های ما همواره [چیزی است که توسط تخیل] ساخته می‌شود. این فعالیت قوه‌ی تخیل در *نقد قوه‌ی حکم* (۱۷۹۰) بیشتر توضیح داده می‌شود. در حالی که در *نقد اول تخیل مطلقاً تابع قوانین فاهمه است در نقد بعدی [نقد قوه‌ی حکم] یک حالت بیشتر خودجوش^۱ و کمتر متعین قوه‌ی بازنمایی^۲ است. آن‌گونه که کانت درک می‌کرد یک دلالت‌گری ظریف و بازیگوشانه در التذاذ از زیبایی نهفته است که در بحث شوپنهاور از زیبایی به عنوان عامل آسایش و آرامش، غایب است. آن علیت درونی که کانت به تجربه‌ی زیبایی نسبت می‌دهد ربطی به هدف معینی ندارد و با این وصف به معنی بازتابی یا تنظیمی لفظ، هدفمند است.*

فکر یک زیبایی‌شناسی تاریخ قرار است نیروی بازتابی مندرج در تفکر زیبایی‌شناختی را به چنگ آورد و به این ترتیب از یک الگوی صرفاً بصری، که اغلب مطالعه‌ی زیبایی‌شناسی را از بررسی مسائل معرفت‌شناختی گسترده‌تر باز می‌دارد، فراتر برود. به منظور فراهم ساختن مبنایی برای درک اینکه چنین رویکردی چگونه با علایق بنیادی نظریه‌ی خود ديلتای درباره‌ی تاریخ مرتبط است، مفید خواهد بود که در اینجا در آراء کانت به سرنخ‌هایی توجه کنیم که ممکن است مقوم یک زیبایی‌شناسی تاریخ باشند.

1. spontâneous

2. Representation (=Vorstellung در آلمانی به معنی تصور)

حکم زیبایی‌شناختی کانت می‌تواند دقیقاً به معنی تربیت کردن انسان به عنوان موجودی تاریخی، چه بسا به عنوان یک حکم غایتمند تفسیر شود. مفهوم غایتمندی زیبایی‌شناختی تنظیمی^۱ به پایه‌گذاری اصل مرکزی رساله‌های تاریخی کانت کمک می‌کند یعنی اینکه انسان باید بیاموزد تقدیر خود را نه از طریق سعادت فردی بلکه از طریق آرمان‌های فرهنگی مشترک ببیند. پرورش ذوق انسان دلالت می‌کند بر توانایی او برای فراتر رفتن از مرتبه یافتن یک صرف لذت حسی در اموری که به علاقه خصوصی او متوسل و باعث میل به برخورداری از آن‌ها می‌شود. درک زیبایی مستلزم این است که انسان بتواند علاقه طبیعی خود را به لذت شخصی به نفع یک لذت بی‌طرفانه، که می‌تواند مشترک بین همه انسان‌ها باشد، به تعویق بیندازد. «وقتی بتوانیم از اشیاء پیرامون خود فاصله بگیریم و از صورت آن‌ها لذت ببریم چون اثر هماهنگ همه قوای خود را از خودمان استخراج کرده‌ایم، در این صورت حق داریم یک لذت مشابه به دیگران نسبت دهیم.» به این ترتیب کانت از قوه ذوق به عنوان نوعی حس مشترک یاد می‌کند که زمینه یک «احساس کلی همدلی» را فراهم می‌آورد.^۲

توجه به این نکته مهم است که کانت در مقاله *نزاع دانشکده‌ها* (۱۷۹۸) فکر تنظیمی خود را در مورد تمایل اخلاقی نژاد [نوع] انسان با همین تعبیرات ابراز می‌کند: یک «همدلی بی‌طرفانه اما» خودجوش به نحو گسترده توسط کسانی تجربه شده است که مانند خود او [کانت] «ناظران» انقلاب فرانسه بوده‌اند. این پیشنهاد که کانت یک همدلی زیبایی‌شناختی با انقلاب فرانسه و در عین حال نوعی ناخشنودی اخلاقی از فرایند عملی آن از خود نشان داده است، روشی است برای روشن کردن موضع مبهم کانت در قبال انقلاب فرانسه. وقتی کانت آرمان تاریخ را با این «حادثه زمان ما» پیوند می‌زند انقلاب فرانسه دیگر نماینده بنیاد عینی تحقق آرمان جهان وطن نیست. وی به جای لحاظ کردن آن به عنوان «علت» پیشرفت در تاریخ، انقلاب را «فقط به عنوان یک اشاره، یک نشانه تاریخی»^۳ به حساب می‌آورد. این واکنش زیبایی‌شناختی به انقلاب است که یک تمایل اخلاقی در نوع انسان آشکار می‌سازد و زمینه فراتجربی درون ذهنی برای برقراری یک آرمان جهان وطنی تاریخ به وجود می‌آورد. انقلاب فرانسه الگویی نیست برای اینکه چگونه به این آرمان تاریخ نزدیک شویم بلکه تأمل بی‌طرفانه درباره آن است که تمایل درون ذهنی در آن جهت را تأیید می‌کند.

1. regulative

2. Immanuel Kant, *Critique of Judgment* (CJ با نشانه CJ), trans. J. H. Bernard, New York: Hafner Publishing Co., 1951, p. 201.

3. Immanuel Kant, *On History*, ed. Lewis White Beck, Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1963, p. 143.

در چهارچوب توجیه کانت از بعضی گمانه‌زنی‌های خیالی در مورد آغاز و انجام تاریخ، تا آنجا که مرتبط با شناخت ما از استعداد‌های اصیل طبیعت بشری هستند، می‌توان به این مطلب پی برد.^۱ همان‌طور که در نقد قوه حکم، سخن گفتن از زیبایی به عنوان خاصیت اشیاء موجه دانسته می‌شود، در نوشته‌های تاریخی [کانت] هم سخن گفتن از طبیعت به این عنوان که به تدریج یک جامعه جهان وطن به وجود می‌آورد موجه نشان داده می‌شود. کانت در هر دو مورد توهمات^۲ قوه تخیل را می‌پذیرد تا ما را از بعضی شرایط فراتجربی انسانیت آگاه کند. گرچه زیبایی یک ویژگی برون ذهنی (عینی) نیست، تخیل کردن اینکه این‌گونه است، موجب می‌شود که ما آن را از چیزی که صرفاً جذاب می‌نماید متمایز کنیم. این موضع‌گیری، تا آنجا که موجب می‌شود که ما توجه کنیم به اینکه چرا یک احساس درونی لازم نیست فقط یک ترجیح شخصی است، کاشف [حقیقت] است. به همین ترتیب برساخته‌ای خیالی به نام طبیعت که ما را به سوی نوعی غایت اخلاقی هدایت می‌کند، تا جایی فایده عملی دارد که عملاً در وجود انسان، سرشت از لحاظ زیبایی تأیید شده‌ او را برمی‌انگیزد تا طبیعت را در جهت این غایت به کار برد. کانت در نقد قوه حکم ازین موضوع سخن گفته است که طبیعت چگونه می‌تواند انسان را برای آنچه خود او باید در متن تاریخ به دست آورد، فقط آماده کند. در اینجا راه دیگری برای تشخیص قصد و نیت کانت این است که بگوییم اگر انسان غایت قصوای طبیعت است ما باید از طبیعت چنان سخن بگوییم که گویی می‌توان تشخیص داد که کنش‌های مکانیکی طبیعت کاملاً با اندیشه‌های غایی فلسفه اخلاق سازگار است. تجربه زیبایی‌شناختی امکان می‌دهد که طبیعت را به عنوان یک نماد اخلاقی بودن تصور کنیم؛ این‌گونه لحاظ کردن طبیعت عملاً برای تحقق یافتن معنا و آرمان تاریخ ضروری است.

آثار شیلر کمک می‌کند به اینکه رابطه تلویحی زیبایی‌شناسی با تاریخ در آثار کانت تأیید شود. اندیشه شیلر در مورد تربیت زیبایی‌شناختی انسان همراه با درک او از ماجرای اخلاقی تاریخ تا حدودی نمونه یک زیبایی‌شناسی تاریخ است. این امر حاکی از یک راه حل ممکن برای این مسئله است که چگونه نقد عقل تاریخی دیلتای منطبق با سنتی است که کانت بنا نهاد. مفسرانی که به این موضوع پرداخته‌اند مایل‌اند این‌گونه نتیجه‌گیری کنند که دیلتای در بهترین حالت به معنی پیکویکی^۳ پیرو نامتعارف کانت است. آن‌ها به قطعاتی استناد می‌کنند

1. Ibid., p. 53.

2. fictions

۳. منسوب به گروه pickwick، به معنی فنی، درون حزبی یا به زبان غیر پارلمانی است.

که دیلتای در آن‌ها به صراحت با کانت مخالفت می‌کند و به منازعات مشهور او با نوکانتی‌های زمان ماجرای خودش اشاره می‌کند. یقیناً ادعای هر نوع اتکاء مستقیم به کانت یا پیروان بلافصل او فقط یا نسبت بخصوصیات بسیار کلی اندیشه دیلتای و یا نسبت به برخی از مراحل واقعاً خاص آن، مناسب به نظر می‌رسد (مثلاً در حوالی سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵)، هنگامی که وی محتوای نمایشنامه‌های تاریخی شیلر را مطالعه می‌کرد در عین اینکه فکر جنبه بازتابی یا فراتجربی تجربه را بررسی می‌کرد. موضوعات کانتی مورد تمسک در اینجا قرار نیست ارزش ذاتی اقدامات خود دیلتای را مخدوش کند بلکه قرار است با آزمودن تفسیری از ربط و نسبت گسترده‌تر این موضوعات به درک و فهم [ما] از آنها را ارتقا ببخشند. اولین لازمه این است که اندیشه دیلتای را با تکیه بر تعبیرات خود او درک کنیم. مقایسه‌های او با کانت وسیله‌ای است برای در نظر آوردن نحوه‌های متفاوت اما به هم پیوسته‌ای که آراء زیبایی‌شناختی آن‌ها لوازم و نتایجی برای مسائل فلسفی عمومی‌تر هنوز مورد توجه، در بر دارد.

نوشته‌های تاریخی خود کانت قرار بود غیر انتقادی باقی بماند و از این حیث در واقع با نوشته‌های دیلتای تا اندازه‌ای متفاوت است. اما اگر توجه کنیم که نوشته‌های تاریخی کانت چگونه به زیبایی‌شناسی تاریخ اشاره می‌کند که می‌توانست بین بازتاب‌های فراتجربی در «نقد حکم زیبایی‌شناختی» و مسائل توصیفی تاریخ طبیعی، آن‌گونه که در «نقد حکم غایت‌شناختی» بیان شده، گنجانده شده است، معقول خواهد بود که با دقت بیشتری به هر دو بخش *نقد قوه حکم* برای [درک] قرابت ممکن بین کانت و دیلتای بنگریم.

این قرابت ناشناخته مانده است زیرا تمام مکاتب نوکانتی‌گرایی بر نقدهای اول و دوم کانت تأکید کرده‌اند. آن‌ها بر دوگانه‌های حس و عقل متوقف مانده‌اند و اغلب کوشش‌های خود کانت در *نقد سوم* را برای آشکار کردن هماهنگی بین حس و عقل از طریق احساس زیبایی‌شناختی نادیده گرفته‌اند. گرچه کارکرد تخیل زیبایی‌شناختی برای کانت تا حدودی از سنخ یک افزوده بعدی است با این وصف در معماری کانت دارای جایگاه قاطعی است.

آنچه برای مقایسه نظریه دیلتای [با کانت] در مورد تخیل شعری مهم است این واقعیت است که برداشت کانت از تخیل در *نقد قوه حکم نمایانگر* کوششی است برای گسترش دادن تصویری که او از [عمل] ترکیب در ذهن دارد؛ به طوری که این ترکیب نه تنها متوجه پیوند خاص تجربه حسی است بلکه همچنین متوجه یک هماهنگی مبهم‌تر قوای شناسایی است. با این وصف موفقیت کامل کانت در گستراندن مفهوم ترکیب فقط می‌تواند به کار تأیید این نتیجه مأخوذ از کار دیلتای بیاید که تمام تفسیرهای قوه تخیل به عنوان یک نیروی

ترکیب‌کننده در نهایت ناقص است. بنا نهادن یک کارکرد ترکیبی [برای قوه تخیل] به این معنی است که پیوستگی اصیل زندگی در دسترس تجربه زیسته نادیده گرفته شده است. به نظر ديلتای فن شعر و تخیل تاریخی از این پیوستگی کمک می‌گیرند و به آن یک ساختار واضح‌تر و یکپارچه‌تر می‌دهند. پس قوه تخیل باید به عنوان حالتی از تدوین [یا اظهار]^۱ مورد بحث واقع شود نه حالتی از ترکیب.^۲

تفکرات معرفت‌شناختی ديلتای در مورد کاستی مفاهیم ترکیبی باید به بدگمانی روش‌شناختی او در مورد رویکردهای «ساختارگرایانه» یا ترکیبی گوناگون به علوم انسانی نسبت داده شود. مابعدالطبیعه هگل در مورد تاریخ، جامعه‌شناسی اگوست کنت و حتی روان‌شناسی جان استیوارت میل از این حیث نقادی شده است و ديلتای طرح یک رویکرد تحلیلی [به جای ترکیبی] به عنوان یک رویکرد مناسب‌تر پیشنهاد می‌کند. اینکه ديلتای برای تحلیل اهمیت بسیار قائل بوده است عموماً از سوی مفسران نادیده گرفته می‌شود. شاید یک دلیل این غفلت این باشد که اهمیت روش‌شناختی تحلیل برای نظریه علوم انسانی نمی‌تواند، بدون روشن شدن اینکه چگونه یک چشم‌انداز مبتنی بر بیان در تغییر عملکرد خود تحلیل مؤثر است، به درستی درک شود. تحلیل لازم نیست به یک کنش استدلالی صوری محدود شود بلکه می‌توان دید که در فرایندهای بیان خیالی هم مندرج باشد. بنابراین تحلیل نه یک نحوه ایضاح^۳ بلکه یک نحوه نمادسازی [یا نمونه‌سازی]^۴ است. ديلتای عمل تحلیل را به جای آنکه به معنی تجزیه یک پیوستار تلقی کند، آن را شیوه تمرکز بر یک جزء به عنوان نمونه کل به حساب می‌آورد. چون انتظار می‌رود که تخیل معنی انضمامی بودن را در وجود آنچه به عنوان یک نمونه تحلیل شده است حفظ کند، می‌توان استدلال کرد که آن نمونه نباید در وهله اول یک آرمان ریخت‌شناختی^۵ یا یک کلی انتزاع شده از داده‌های تجربی به حساب آورد بلکه باید نتیجه «تراکم»^۶ تاریخی امور واقعی به حساب آید.

ديلتای مفهوم حکم و فهم تاریخی را به جای مفهوم سنتی دلیل تاریخی می‌نشانند. در حالی که نقد عقل محض کانت به درکی از فهم (Verstand) برای تعیین احکام مربوط به طبیعت انجامید، نقد عقل تاریخی ديلتای به درکی از فهم (Verstehen) که بیشتر مبتنی است بر

-
1. articulation
 2. synthesis
 3. explication
 4. typification
 5. morphological
 6. condensation

نظام احکام بازتابی،^۱ آن گونه که در *تقد قوه حکم* کانت آمده است، رهنمون می‌شود. به این ترتیب فهم تاریخی دیلتای را می‌توان حالت بازتابی فهم نامید. در یک حکم معین،^۲ محمول مفهومی است که بر یک محتوای حسی حمل می‌شود؛ اما یک حکم بازتابی به یک محتوای جزئی امکان می‌دهد که از مفهوم خودش حکایت کند. وقتی این تمایز در یک نظریه مربوط به تاریخ به کار رود، پژوهش در قوانین یا اصول خاص [تاریخ] را می‌توان کوششی به حساب آورد برای فراهم کردن مبنایی برای صدور احکام معین [جزئی] در مورد تاریخ؛ در حالی که توصیف ساختارهای نوعی مندرج در پدیده‌های تاریخی مستلزم استفاده از حکم تاریخی بازتابی است. این تمایز انتقال از مفهوم تاریخ را، به عنوان علمی که قوانین تبیینی تدوین می‌کند، به مفهوم یک دانش تفسیری که معنا را بیان می‌کند، ممکن می‌گرداند.

چنین انتقالی پیش از دیلتای در آثار کانت پیش‌گویی شده بود، آنجا که وی انکار می‌کند که سیر تاریخ بشری را بتوان با قوانین طبیعی پیش‌بینی کرد. با این وصف وی با انکار هر یک از شقوق پیش‌بینی آینده از طریق جهش‌های (wahrsagen) تخیلی دلبخواهانه یا توسل به بصیرت‌های (weissagen) پیامبرگونه فوق طبیعی، شق سوم از پیش‌گویی (wahrsagen) را بررسی می‌کند که در حوزه تفکرات فلسفی باقی خواهد ماند.^۳ به نظر کانت ملاحظات فلسفی در مورد آغاز و انجام تاریخ متضمن طرح‌هایی از قوه تخیل است که فراتر از آن تفسیرهای تخیلی است که برای «پر کردن رخنه‌های موجود در ثب»^۴ وقایع تاریخی مورد نیاز مورخان فعال است. با این حال نتیجه‌گیری‌های قوه تخیل باید با تأمل در چهارچوب اندیشه‌های عقلانی تدوین شود به نحوی که هرگز به مرتبه تصورات خیالی دل‌بخواهانه سقوط نکنند. تفکر نوعی چشم‌انداز فاعل محور^۵ در مورد تاریخ به وجود می‌آورد که سپس به احکام عملی‌ای رهنمون می‌شود که از طریق آن، تاریخ چنان تفسیر می‌شود که گویی طبیعت راهنمای مقدر [یا الهی]^۶ آن است.

1. reflective

۲. «حکم معین» را معادل قضیه جزئی و «حکم بازتابی» را معادل قضیه کلیه به کار برده است - مترجم.

3. Immanuel Kant, *Der Streit der Fakultäten*, Werke in Zehn Banden, vol. 9, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1968, pp. 351, 356.

4. Kant, *On History*, p. 53.

5. subjectival

6. Providential

به رغم آگاهی کانت از قرابت تخیل با حکم بازتابی، دومی فراتر از اولی می‌رود و کمابیش نظری و انتزاعی می‌شود. پس استعدادها و امکانات بازتابی تفکر زیبایی‌شناختی و تخیل هنری در این ادعاها که بی‌علاقگی‌ها و بی‌طرفی‌های زیبایی‌شناختی نشانه آزادی انسان و زیبایی نماد اخلاق اوست، کاملاً نمود پیدا نمی‌کند. باید پیوند اصیل‌تری بین تخیل و تفکر بازتابی آشکار شود.

سهم دیلتای در نظریه تفسیری تاریخ که کانت مطرح کرده بود، صورت‌بندی مقولات تاریخی‌ای بود که کارکرد قوه تخیل در آن‌ها با حکم بازتابی کامل‌تر می‌شود. دیلتای برای جایگزین کردن هم‌تا‌های^۱ صوری کانت در مورد ماهیت انسان بر افراد تاریخی انضمامی به عنوان کانون‌های تفکر تمرکز می‌کند. تخیل تاریخی و تفکر در ذات خویش این گونه به هم می‌رسند: «اولین شرط امکان معرفت تاریخی (Geschichtswissenschaft) یا تاریخ به عنوان یک دانش در این آگاهی قرار بگیرد که من خود یک موجود تاریخی‌ام و کسی که تاریخ را می‌آزماید در ساخت آن نیز دخیل است.» پس به نظر دیلتای مطالعه تاریخ از تحقیق در ذات خویش جدایی‌ناپذیر است.

تمایز بین تاریخ فلسفی و تاریخ رسمی و متداول، اگر این‌گونه تصور شود مسئله‌دار می‌شود. اینکه کانت این تمایز را پذیرفته است، می‌تواند با توجه به جایگاه بی‌اهمیتی که تخیل و بنابراین تفکر بازتابی، بنابر فرض، در تاریخ رسمی و متداول دارد، تأیید شود. با وجود این، به نظر دیلتای حتی چنین تاریخی که متکی بر اسناد و مدارک است فقط از طریق مشارکت‌های قوه تخیل می‌تواند درک شود. پس این تاریخ [تاریخ سنتی رایج] به اندازه تاریخ فلسفی کانت متکی بر تفکر معرفت‌شناختی است.

باید بر دوگانگی تفکر انتزاعی و روش علمی دقیق که کانت جایز می‌شمرد، غلبه کرد. زیبایی‌شناسی تاریخ لازم نیست در این مسیر تفسیر شود که نوع مبهمی از تاریخ را توجیه کند که تعبیری از شکل‌بندی شرایط تاریخی ارائه می‌کند و در عین حال به نفی و منع این ملاحظه پردازد که چگونه ممکن است این شرایط بر حسب علل و زمینه‌ها به هم مربوط باشند. دیلتای یک بار در یک ملاحظه انتقادی در مورد بورکهارت^۲ نوشت یک مورخ نباید به «دسته‌بندی زیبایی‌شناختی» نامنسجم داده‌هایش، قطع نظر از پژوهش‌های روش‌مندتر پیوستگی این داده‌ها راضی باشد (GS, XI, 72). فرض اینکه زیبایی‌شناسی تاریخ، تاریخ را به هنر آفرینش الگوها محدود می‌کند به معنی چشم‌پوشی از یک معنای بنیادی‌تر است که در آن، دست کم یک پیوستگی ناقص حیات تاریخی پیشاپیش در

1. Analogues
2. Burckhardt

دسترس تجربه زیسته (Erlebnis) و قابل تحلیل نظام‌مند است.

همین‌طور ديلتای را می‌بینیم که ماهیت دلخواهانه «تفکرات زیبایی‌شناختی» بعضی منتقدان ادبی آلمانی را نقادی می‌کند. گفته شده است تا آنجا که این تفکرات ریشه در نظریات محدود زیبایی‌شناختی دارند به جهت‌یابی‌های دیگری بر حسب فهم تاریخی نیاز دارند.^۱ اما این امر نه خودبه‌خود متضمن نقد زیبایی‌شناسی است و نه انکار تفکر. تفکر فقط هنگامی قابل اعتراض است که از واقعیت‌ها جدا بیفتد و نظری صرف بشود. ديلتای تعبیر «تفکر» را بیشتر به معنی از لحاظ معرفت‌شناسی خنثی و دقیقاً برای تعیین وظیفه فهم تاریخی به کار می‌برد (GS, VII, 239, 248, 327ff.).

تخیل شعری و سبک تاریخی

ديلتای اندیشه تفکر زیبایی‌شناختی را بر مبنای نظریه اختصاصی‌تر خود در مورد خلاقیت شعری تشریح کرده است. به این دلیل تعبیر «فن شعر تاریخ» را نیز می‌توان به همان اندازه برای مشخص کردن کار ديلتای به کار برد. با این حال، تعبیر عمومی «زیبایی‌شناسی تاریخ» بیشتر دلالت بر مضامین نظری گسترده‌تری می‌کند که با تحلیل بازتابی تجربه زیسته (Erlebnis) و صورت زمان‌مند آن مطرح می‌شود.

اگر فن شعر ديلتای و نوشته‌های تاریخی او را مرور کنیم خواهیم دید که وی تخیل شعری و تخیل تاریخی را نه فقط مشابه بلکه اساساً یکسان به حساب می‌آورد. این یکسانی دلالت بر مفهومی از یک سبک می‌کند در جایی که فن شعر و ملاحظات تاریخی هر دو وارد میدان می‌شوند. زیرا در سخن گفتن از اثر هنری است که زیبایی‌شناسی و احکام تاریخی به هم می‌رسند. آگاهی از سبک مستلزم یک رویکرد مبتنی بر تفکر بازتابی است. اگر این اصل فراتجربی کانت که فاعل باید ساختارهای پیشینی عام را به تجربه‌اش اعطا کند، به یک بصیرت انضمامی‌تر در مورد نحوه‌ای که انسان با تفکر بازتابی به تفصیل به تجربه می‌پردازد ترجمه شود می‌توان فهمید که سبک‌های گوناگون در کج‌گونه به وجود می‌آیند. کانت هیچ وقت این رویکرد ساختاری تاریخ‌مندانانه‌تر به مسائل زیبایی‌شناسی را دنبال نکرد. برای این پیگیری ما به ديلتای و معاصران او می‌نگریم.

1. Dilthey, *Von deutscher Dichtung und Musik: Aus den Studien zur Geschichte des deutschen Geistes* (DDM با نشانه ۲)، 2nd ed., Stuttgart: B. G. Teubner, Gottingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1957, p. 325.

برای گروندگان به هنر ناب در زیبایی‌شناسی^۱ از قبیل سوزان ک. لانگر چنین رویکردی ممکن است شبیه یک ابهام به نظر بیاید زیرا وی در بحث از فهم و درک کردن شعر و شاعری مدعی است که «معانی و مضامینی که فقط پژوهش‌های تاریخی می‌تواند فراهم سازد چیزی بر رویدادهای شعری یا محتوای شعری این رویدادها نمی‌افزاید»^۲ پس باید توجه داشت که چهارچوب روانی/تاریخی نظریه ديلتای در مورد قوه تخیل تا چه حدی به لحاظ زیبایی‌شناختی مناسب دارد.

کارکرد اطلاعات تاریخی را می‌توان با رجوع به یک نمایش‌نامه تاریخی از قبیل *دون کارلس*^۳ شیلر مورد بحث قرار داد. این نمایشنامه به وضوح یک منازعه تاریخی را از طریق اصول سیاسی بنیادی بیان می‌کند به نحوی که ما نباید کل طرح داستان را منتقدانه با وضعیت بالفعلی مقایسه کنیم که نمایش بر آن بنا شده است. برای تصحیح جزئیات کار شیلر باید نیت شعری او را نادیده بگیریم. با این وصف بدون آگاهی از جنگ آزادی هلند علیه اسپانیا بعضی منابع تاریخی کم‌اهمیت‌تر از دست خواننده خواهد رفت. در تدوین چنین منابعی نویسنده می‌کوشد به بهای از دست دادن وحدت کامل طرح داستان غنای خاصی به کار خود بدهد. آرمان او این است که به خواننده امکان دهد توجه خود را به فراتر از مرزهای صحنه هدایت کند و برای غنی کردن آنچه بر صحنه روی می‌دهد دوباره به آن بازگردد. در *اودیپوس رکس*^۴ نیز مثال خوبی از منابع محدود شده خارج از طرح داستان پیدا می‌شود که اطلاعاتی مرتبط با خود طرح عرضه می‌کند. سوفوکلس به کمک بعضی فنون روایی متناوباً توجه ما را به زمانی در گذشته جلب می‌کند که به پیش از آغاز شدن طرح داستان مربوط است اما با کار صریح شتاب بخشیدن به سیر رو به جلوی نمایشنامه. به همین ترتیب منتقد باید فقط تا آنجا به کنجکاوی تاریخی خود میدان دهد که در نهایت بتواند معنی خود اثر را تقویت کند. وی معنای اشارات و کنایات را فقط تا جایی توضیح خواهد داد که آن‌ها را بتوان در ساختار سبکی‌ای که به واسطه اثر برقرار شده ادغام کرد.

سبک کیفیتی است متعلق به ذات خود اثر. ديلتای می‌نویسد سبک اثر را متحد می‌کند و در تمام اجزاء آن مثلاً حتی در خطوط نقاشی رسوخ می‌کند (GS, YI, 271). این بدان معنی است که سبک بی‌شبهت به صفات صوری‌ای نیست که ولفلین^۵ به واسطه آن‌ها سبک‌های

1. aesthetic purists

2. *Feeling and Form*, New York: Charles Scribner's Sons, 1953, p. 219 fn.

3. Don Carlos

4. Oedipus Rex

5. Wölfflin

نقاشی باروک و کلاسیک را از هم جدا می‌کند. با این وصف در نظر دیلتای سبک فقط امری صوری نیست و به صورت دوری بازگشت نمی‌کند. آنچه او سبک می‌نامد بیشتر فرد است تا صورت. سبک یک ترکیب ساختاری است مربوط به محتوا و صورت هر دو. چنین مفهومی از سبک و شیوه محتوا و صورت را از هم غیرقابل تفکیک می‌سازد.

آن گروه از پیروان دیلتای که بعد تاریخی سبک او را به چیزی تقلیل داده‌اند که می‌تواند در یک جهان‌بینی انعکاس یابد در حالی که گونه‌شناسی دیلتای از جهان‌بینی‌ها را برای مشخص کردن هنرها به کار می‌برند، تفکر او را از خاصیت انداخته‌اند. آن‌ها این عقیده نادرست را ارائه کرده‌اند که ادبیات را باید به عنوان پیش‌درآمد مسائل فلسفی یک دوره تاریخی درک کرد. فرمالیست‌ها در نفی و انکار چنین رویکردی به عنوان نفی اهمیت ذاتی ادبیات بر حق‌اند. بنابراین پیش از بحث در مورد مسئله نسبت پیچیده ادبیات با جهان‌بینی، باید درکی از جایگاه ادبیات به طور مستقل شکل بگیرد.

افراد دیگری نگاهی به همین اندازه سطحی به تفکرات روان‌شناختی دیلتای در مورد هنرها انداخته‌اند. آن‌ها فرض می‌کنند دیلتای هر وقت روان‌شناسی را در زیبایی‌شناسی خود به کار می‌برد می‌خواست ماهیت پدیده‌های هنری را از طریق تجربه‌های خلاق هنرمندان تشریح کند. این فرض فقط در مورد یک مرحله از روان‌شناسی دیلتای صحیح است. از طرف دیگر، این واقعیت که دیلتای سرانجام ارزش بازآفرینی احوال روحی هنرمند را کم‌اهمیت شمرده است دال بر این نیست که [اهمیت] روان‌شناسی را برای درک هنر نفی کرده است. دیلتای حتی پیش از مرحله به اصطلاح پدیدارشناسی کار خود دریافت که درک ما از هنر قرار نیست به آگاهی ما از قصد و نیت هنرمند محدود باشد. دیلتای در سرتاسر کار خود مبنای^۱ هرمنوتیکی شلاپر ماکر را در مورد پیگیری درک [نیت] یک نویسنده بهتر از خود او را تأیید می‌کرد.

منتقدان جدید در توجه به تحلیل متن به عنوان یک امر تعیین‌کننده در این کوشش بر حق‌اند. نقد ادبی نباید به اطلاعات مربوط به نیت نویسندگان محدود شود. با این وصف باید همچنین توجه داشته باشیم که تفسیر همواره امری ناتمام است و اندیشه این نیت همواره آن را به خود مشغول می‌دارد.

معنای یک اثر ادبی کلاً ذاتی آن اثر نیست و این خلاف مفروضات لانگر^۲ و منتقدان جدید است. در نظر دیلتای کار منتقد این است که معنای اثر را با درک زمانه و ملتی که خالق

1. maxim
2. Langer

آن اثر در آن زندگی می‌کرده است، روشن کند. لازم نیست این مطلب را به عنوان قبول نسبی‌گرایی کامل تفسیر کنیم که بر طبق آن، هر اثری می‌تواند از طریق درک زمینه‌ای که آن را پرورانده است، توجیه شود. ديلتای نمی‌خواست به اندازه هر در تاریخ‌گرا پیش برود و بگوید منصفانه نیست که هنرمند را برای کاستی‌هایی نکوهش کنیم که در واقع می‌تواند با توسل به محیط اجتماعی، زبان، عادات فکری و احساسات او توضیح داده شود. تحلیل زمینه‌محور ديلتای برای توجیه آثاری نیست که دیگر رضایت دوره‌ اخیر را جلب نمی‌کنند بلکه برای این است که منشأ تحسین عظمت آثاری باشد که هنوز جلب رضایت می‌کنند.

آثار [ادبی و هنری] در هر دوره‌ای می‌توانند یک جذابیت کلی داشته باشند تا آنجا که این آثار از چیزی بهره می‌برند که ديلتای درون‌مایه‌ها^۱ یا نمادهای طبیعی نامیده است. ديلتای بر این باور باقی ماند که درون‌مایه‌های متعارف کلاسیک همه آثار بزرگ ادبی می‌تواند با تحلیل روان‌شناختی تجربه توضیح داده شود. بعضی از این درون‌مایه‌ها تخیل شاعر و خواننده [آثار او] هر دو را به نحو یکسان برمی‌انگیزند. از طرف دیگر ديلتای با هر در، که او را به عنوان پایه‌گذار فن شعر تاریخی می‌شناسد، موافق است، هنگامی که می‌گوید عظمت مستلزم سرسپردگی به قواعد ثابت آفرینش شاعرانه نیست. آنچه به عنوان امری بازدارنده در شخص شاعر عمل می‌کند دست‌یابی به فقط تعداد محدودی از درون‌مایه‌هاست (GS, VI, 236f.). با وجود این، شاعر آزاد است که این درون‌مایه‌ها را به هر نحوی که می‌خواهد به کار برد، به نحوی که درک کامل آنچه هر شاعری با چنین درون‌مایه‌هایی انجام می‌دهد مستلزم حساسیت تاریخی به سبک است.

مفهومی که ديلتای از سبک در نظر دارد نوعی از نقادی را ممکن می‌گرداند که از بعضی مسائل سایر نظریات مربوط به هنر دوری می‌جوید بخصوص مسائل مربوط به نظریه اظهار^۲ که به غلط به خود ديلتای منسوب شده است.^۳ تا آنجا که هنر به عنوان اظهار احساسات تعریف می‌شود مسئله صداقت [هنرمند] دارای اهمیت تام و تمام می‌شود و نقادی ناتوان‌تر از آن است که در جستجوی شهود اولیه نویسنده کاری بیش از ارائه سرنخ‌های فرضی انجام دهد.

1. motifs

2. Expression = تعبیر

۳. گرچه ديلتای گاهی از هنر به عنوان امری اظهارکننده تعبیر سخن می‌گوید نمی‌توان او را پیرو نظریه‌ای به حساب آورد که می‌گوید اظهار شرط لازم و کافی برای تعریف امر هنری است. من در فصل ۴ و ۹ و ۱۰ به این موضوع خواهم پرداخت که نه فقط دیدگاه‌های ديلتای چگونه از نظریه اظهار درباره هنر فاصله دارد بلکه چگونه نظریات او می‌توانند برای فراتر رفتن از اظهار به کار روند.

دست کم نظریه تقلیدی هنر [منسوب به افلاطون] می‌توانست به قواعد شهودی طبیعی توسل جوید که باید هنر توسط آن‌ها مورد قضاوت واقع شود. این نظریه مبنایی منطقی برای نقادی فلسفی هنرهایی به وجود آورد که با وجود این همواره از لحاظ زیبایی‌شناسی متناسب نبود. تصور دیلتای از سبک قرار است مشوق نحوه‌ای نقد باشد که از لحاظ زیبایی‌شناختی سودمند باشد. با تعریف کردن مفهومی که دیلتای از تخیل به عنوان یک نیروی شکل‌دهنده در ذهن دارد این امکان هم فراهم می‌شود که بر مطلق بودن غلبه کنیم که نظریه تقلیدی به شهود نسبت داده است. همان‌طور که از یک طرف معیار زیبایی‌شناختی شهودی از پالایش تاریخی بر کنار نیست، همان‌طور هم از طرف دیگر هر حقیقت مابعدطبیعی و شعری از طریق جهان‌بینی‌های مشروط به شرایط تاریخی در معرض تحلیل قرار می‌گیرد.

شهود کردن یک جهان‌بینی چشم‌اندازانه و جزئی‌گرایانه است و بنابر این مستلزم شرح و بسط به واسطه تخیل است. پس مفهوم تخیل در نظریه دیلتای کارکردی کلیدی در فلسفه او دارد. در حالی که از دیدگاه شهود، انواع جهان‌بینی‌ها نسبتاً ثابت و بنابرین منحصر به فرد است، از دیدگاه تخیل فرایند تحلیل آن‌ها و احیاناً رسیدن به یک هسته مرکزی متحدکننده پایانی ندارد. اگر انتظار این است که فلسفه یک نظام مطلق بسازد نظریه جهان‌بینی دیلتای باید یک نظریه نسبت‌گرا تلقی شود زیرا وی راهی برای رسیدن به یک وحدت تألیفی در میان سه نوع [جهان‌بینی] نمی‌شناسد. با وجود این، اگر یک وظیفه تحلیلی بر عهده فلسفه گذاشته شود، دلیلی وجود ندارد که از توانایی خود برای تدوین یک هسته نوعی مشترک بین انواعی که از جهات دیگر نسبی هستند ناامید شویم.